

# آموزش برای پول پول آموزش

جستاری بربك فرايند ماشيني كه ثروت در آن حرف اول را مي‌زنند...



## سرمقاله

نوشته‌ی محمد طه علی نژاد

ورودی ۹۷ مهندسی عمران



وقتی کم‌کم داشتیم یک فهمی از دنیایی دور و اطراف پیدا می‌کردیم، با سوال‌های «چند سال دیگر می‌روی مدرسه عمو جان؟»، «خاله جان ان شاءالله می‌روی مدرسه بزرگ می‌شوی سواد یاد می‌گیری» با مدرسه آشنا شدیم. البته خیلی‌ها ایمان به واسطه‌ی خواهر یا برادر بزرگ‌تر قبل از هفت‌سالگی آشنایی عمیق‌تری با مفهوم مدرسه داشته‌ایم.

برای غالب ما دانشجویان شریف چهارسال پنج‌سال ابتدایی، احتمالاً سال‌های لذت‌بخشی بوده. سال‌هایی که به واسطه‌ی بالاتر بودن هوش منطقی، درس‌ها را زودتر یاد می‌گرفتیم.

اما این خوشی خیلی ادامه نداشت، چون بسیاری از ما باید سال پنجم (برای ورودی‌های ۹۸ سال ششم) را برای قبولی در مدرسه‌ی تیزهوشان، بیش‌تر از حالت عادی درس می‌خواندیم، استرس برای قبولی و استفاده از امکانات آموزشی با کیفیت‌تر، همان موقع‌ها برای اولین بار درون ما متبلور شد. البته به شخصه شک دارم، چه قدر آن استرس واقعی بود؛ اما در استرس داشتیم شک ندارم. دلیل اصلیش همان بود که گفتم، اما این هنر خانواده و مدرسه و معلم و کلاس‌های تیزهوشان استاد فلانیست که چگونه این دلیل را در ذهن کودک هم منطقی جلوه دهند. حال، روز اعلام نتایج امتحان تیزهوشان، اگر قبول شده بودیم که هیچ‌اما اگر نه، سرخوردگی و افسردگی و تلقین خنگ‌بودن تا مدت‌ها گریبان‌گیرمان بود.

اگر خانواده متمول بودند، ما را در یکی از این مدارس غیر انتفاعی می‌نوشتند که با کودک را همچون فلزی می‌دیدند که با افزونه‌های غیر انسانی درس و روش تست‌زنی و ... (آن هم چندین سال قبل از کنکور) به آبیایی بی‌روح تبدیل‌کنند، که از استعدادهای انانیش بیشتر این را در یاد دارد که وقتی بین دو گزینه شک کرد، چطور با احتمال بیشتری گزینه‌ی صحیح را انتخاب‌کند.

اگر هم نه، این مدارس غیر انتفاعی انقدر هم خشک و بی‌روح نبودند، بعضی به دانش‌آموز همانند یک عضو حزب سیاسی‌شان یا ترویج‌گر نگاه‌های شاد مذهبی‌شان در آینده نگاه می‌کردند. مشکل اینجاست کمتر جایی به «رشد انسان» فکر می‌کرد.

البته قطعاً بسیاری از این مدارس با نیت صحیح تاسیس شده‌اند، و شاید تعدادی هنوز روش انسانی خود را حفظ کرده‌باشند.

این‌ها همه برای مدارس غیر دولتی بود، بهتر است از اوضاع مدارس دولتی گفته نشود، که داغیست سنگین‌تر از داغ مدارس غیردولتی بر جان‌ها.

از اوضاع به شدت ضعیف آموزش (با اینکه مضموم است این روش تدریس، اما فی‌الحال شرم‌ناز) بگوئیم؟ یا اوضاع وحشت‌ناک و رهاشده‌ی تربیتی و اخلاقی در آن‌ها؟

به معلمین زحمت‌کش آن مدارس توهین نمی‌کنم، آنان قطعاً بیش از توانشان زحمت می‌کشند و از همه بیش‌تر داغ دیده‌اند، مشکل جای دیگر است.

برفرض مدرسه‌های هم وجود داشت که نه به کودک به عنوان ماشین تست‌زنی نگاه می‌کرد، نه پتانسیل مبلغ سیاسی‌مذهبی، کیفیت قابل قبولی هم در آموزش می‌داشت (شاید مانند مدارس سمپاد) باز هم این سوال مطرح می‌شود: «آرید چه چیزی تربیت می‌کنید؟» «به این کودک چه چیزی تدریس می‌کنید؟ در کجای زندگی به دردمش می‌خورد؟» «انسان تربیت می‌کنید یا موتور کار؟»

به طور ویژه درباره‌ی مدارس سمپاد این سوال پیش می‌آید: «چرا قبل از اینکه این کودک خود را بشناسد، استعدادش را تبدیل به هویت او می‌کنید؟»

و هزاران سوال دیگر، که تازه تا قبل از کنکور در ذهن ما، شاید بهتر باشد گفته‌شود، در قلب ما شکل می‌گیرد.

کنکور که داستانی جداسنت... دانشگانه که داستانی غم‌انگیزتر است. مسئله از اشکال در شناخت می‌آید، از اشکال در شناخت انسان. اشکال در بی‌ربط بودن میانی با ساختارهای آموزشی، اشکال در دخالت دولت در تمام امور، اشکال در برای سرمایه‌تربیت کردن و ...

اشکالی ندارد بگذارید آخرین شماره‌ی میدان انقلاب در این سال مجازی هم، آه از تعلیم و تربیت باشد. و شاید کمی راه‌کار.

حلالمان کنید، که شاید پایان‌سالی کامتان کمی تلخ شود.

حلالمان کنید...



## عدالت به سبک اسکاندیناوی

### بررسی مدل آموزشی کشور فنلاند

\*\*

فنلاند، کشوری در شمال شرقی اروپا و هم‌مرز با روسیه، سوئد و نروژ است. این کشور به مدت صدها سال جزئی از امپراتوری سوئد بود، تا این که پس از شکست سوئد از امپراتوری روسیه در اوایل قرن نوزدهم، به جزئی خود مختار از روسیه بدل شد. با وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه و تشکیل شوروی، فنلاند از روسیه به طور کامل استقلال یافت. هر چند فنلاند پس از پایان یافتن جنگ دوم جهانی، از کمک‌های مالی ایالات متحده که تحت عنوان طرح مارشال به کشورهای بلوک غرب اعطا میشد، بهره‌مند نگشت، ولی از همان ایام، همواره در بلوک غرب دسته‌بندی می‌شد. فنلاند در کنار ایسلند دو کشور در حوزه اسکاندیناوی هستند که نظام سیاسی آنها جمهوری‌ست.

**در این کشور ها که ساهاست سیاست دولت رفاه پیگیری می‌شود، دولت با وضع مالیات های سنگین و پلکانی بر درآمدها و تامین بودجه از این راه، خدمات رفاهی متعددی ارائه می‌کند که خدمات گسترده بیمه‌ای و آموزشی از جمله آنهاست**



اساساً صحبت در مورد امر آموزش در کشور فنلاند، بدون در نظر گرفتن مدل اقتصادی-اجتماعی نوردیک، ممکن نیست. به طور خلاصه، مدل اقتصادی نوردیک قسم خاصی از نظام اقتصادی سرمایه‌داری‌ست، شامل یک بخش دولتی نسبتاً بزرگ که حدود ۳۰ درصد نیروی کار را به خدمت گرفته است و یک بخش خصوصی. در این مدل، اصناف مختلف و سندیکاهای متعدد کارگری،

نوشته‌ی مهدی دیزانی

ورودی ۹۶ مهندسی شیمی



امروزه ارتباط و پیوستگی وثیق نظام آموزشی با وضعیت اجتماعی و اقتصادی یک کشور، بر کسی پوشیده نیست. دولت‌ها اگر نتوانند تأثیر پیشینه افراد را در تحصیلاتشان کم‌رنگ کنند، افرادی که سابقاً از امکانات اقتصادی قابل توجه و شأن اجتماعی به نسبت بالاتری برخوردار بوده‌اند، با احتمال بالایی می‌توانند تحصیلات عالی خود را با بهترین کیفیت طی کنند و مشاغل تعیین‌کننده و حساس را در اختیار بگیرند. این افراد که در این حال طبیعتاً شان اجتماعی خاصی برای خود قائل هستند، با کسانی با شرایط مشابه خود نیز ازدواج خواهند کرد و همین وضعیت، در نسل بعد با شدت بیشتری تکرار خواهد شد. در طرف دیگر، افرادی که به دلیل مشکلات اقتصادی از تحصیل باز مانده‌اند، هرگز نمی‌توانند قابلیت‌های خود را بشناسند و صلاحیت کسب مشاغل موثر را کسب کنند. با ادامه این وضع، به مرور دو چرخه موازی در جامعه ایجاد می‌شود که وضعیت نابرابری در جامعه را تشدید می‌کند. وضعی که اگر دولت‌ها برایش چاره‌ای نیندیشند، جامعه را دو پاره می‌کند و مشکلات عدیده‌ای رقم می‌زند. به همین جهت بسیاری معتقدند آموزش، جایی‌ست که در آن پیگیری ایده بازار به شکست قطعی می‌انجامد و باید تا حد توان از کالایی شدن آن پیشگیری کرد. کشورهای متعددی با فهم این نکته، اقدام به اصلاح سیستم آموزشی خود کرده‌اند و ما به عنوان نمونه، بنا داریم در این نوشته سیستم آموزشی کشور فنلاند را بررسی کنیم.

دانش‌آموزانی که در مدارس فنی‌حرفه‌ای تحصیل کرده‌اند، می‌توانند در دانشگاه‌های پلی‌تکنیک و مؤسسات تکنولوژی ادامه تحصیل دهند و مدرک کارشناسی و ارشد بگیرند. دانشگاه‌های دیگر هم تا مقطع دکتری، می‌توانند میزبان دانشجویان فنلاندی در رشته‌های غیرفنی باشند، هر چند به ندرت در فنلاند کسی به تحصیل در مقاطع بالاتر از کارشناسی می‌اندیشد. بیش از هفتاد درصد مردم فنلاند تحصیلات بالای دیپلم دارند که این رقم بسیار بالاتر از متوسط اتحادیه اروپاست.

هر چند فنلاند با اصلاحات مکرر نظام آموزشی‌اش در پنجاه سال گذشته، هم‌اکنون برای مردم خود رفاه را به ارمغان آورده و رتبه سوم کیفیت زندگی را داراست، ولی این نوشته به این معنا نیست که ایران می‌تواند فنلاند را به صورت تمام و کمال الگوی خود قرار دهد. فراموش نکنیم که بودجه وزارت آموزش در کشور فنلاند با ۵ میلیون نفر جمعیت، حدود ۱۲ میلیارد دلار است، حدود چهار برابر ایران با ۸۰ میلیون نفر جمعیت. تفاوت‌های بنیادین فرهنگی و مذهبی را نیز به این مشکل بیافزایید. کمترین چیزی که ما از فنلاند می‌توانیم بیاموزیم، ابتدا جسارت عبور از سیستم آموزشی کهنه و کارمندپروری‌ست که دانش‌آموزان را ابداً برای هیچ تخصصی نمی‌آزماید و از هر علمی، اندکی به او می‌آموزد تا او را برای کنکور آماده کند، کنکوری که در پس آن نیز خبری نیست، و سپس شروع حرکتی ملی برای اصلاح نابرابری در آموزش است تا از مشکلات اجتماعی قریب الوقوع آن در امان بمانیم، حرکتی که قطعاً اصلی‌ترین پیش نیاز آن اصلاحات عمیق اقتصادی همراه خواهد بود.

استقلال کاملی در ارائه و روش تدریس خود دارند و هیچ قانونی آن‌ها را در این امر محدود نمی‌کند. در مدارس، معلم هر پایه با دانش‌آموزان خود از سال اول تا ششم همراه است و در شش سال اول، معلم‌های دانش‌آموزان معمولاً ثابت باقی می‌مانند، ولی در سه سال بعدی، معلم هر درس تخصصی جدا می‌شود. لازم به ذکر است در شش سال اول هیچ امتحانی از دانش‌آموزان گرفته نمی‌شود و هیچ رنکینگی بین آن‌ها وجود ندارد. در این نظام آموزشی از سال ۲۰۱۶ دیگر دروسی همانند تاریخ و جغرافیا، ریاضیات و علوم تجربی آموزش داده نمی‌شود، بلکه متد آموزش پدیدهمحور در پیش گرفته شده است. مطابق این متد، مثلاً پدیده‌های همانند رشد و جا افتادن استفاده عمومی مردم از شبکه‌های اجتماعی، با انتخاب معلم و دانش‌آموزان مورد بررسی قرار می‌گیرد. از منظر تاریخی، دانش‌آموزان با پیشرفت‌های علمی و اتفاقات سیاسی‌ای که در تکامل شبکه‌های اجتماعی موثر بوده‌اند، آشنا می‌شوند. از منظر ادبیات و زبان شناسی، اثراتی که سیستم ارتباطی این شبکه‌ها بر زبان و ادبیات گذاشته‌اند را بررسی می‌کنند و با کمک آمار و علوم اجتماعی، میزان اثرات استفاده از تلفن‌های همراه را بر جنبه‌های گوناگون زندگی را مورد مطالعه قرار می‌دهند.

**در مدارس، معلم هر پایه با دانش آموزان خود از سال اول تا ششم همراه است و در شش سال اول، معلم‌های دانش آموزان معمولاً ثابت باقی می‌مانند، ولی در سه سال بعدی، معلم هر درس تخصصی جدا می‌شود.**

پس از این دوره‌ی نه ساله دانش‌آموزان مخیرند از بین دبیرستان عالی که در فنلاندی LUKIO نامیده می‌شود یا مدارس فنی حرفه‌ای، یکی را انتخاب کنند. این دوره اختیاری سه سال به طول می‌انجامد و در پایان آن، تنها آزمون استاندارد و هماهنگ فنلاند، نمره دانش‌آموزان را مشخص می‌کند.

قدرت چانه‌زنی بالایی در مقابل بخش خصوصی دارند و همین امر، بالاترین رتبه را در حمایت از حقوق کارگران برای کشورهای اسکاندیناوی به ارمغان آورده است. در این کشورها که سال‌هاست سیاست دولت رفاه پیگیری می‌شود، دولت با وضع مالیات‌های سنگین و پلکانی بر درآمدها و تأمین بودجه از این راه، خدمات رفاهی متعددی ارائه می‌کند که خدمات گسترده بیمه‌ای و آموزشی از جمله آنهاست. این مدل در طی سی سال گذشته به طرز محسوسی برابری اقتصادی و جنسیتی را در این کشورها افزایش داده و این کشورها را در صدر کشورهای جهان بر اساس شاخص توسعه انسانی (HDI) قرار داده است.

سیستم آموزش و پرورش فنلاند که به عنوان کارآمدترین نظام آموزشی جهان معرفی می‌شود، از چهار بخش تشکیل شده است. بخش اول نظام برنامه‌ریزی و مراقبت روزانه نام دارد، که مطابق آن این امکان برای والدین فنلاندی فراهم است تا کودکانشان را از بدو تولد تا پنج سالگی بدون تقبل هیچ هزینه‌ای به مهد کودک‌های خاصی بسپارند. تکمیل‌کننده این دوره، یک پیش دبستانی یک ساله برای کودکان است که آن‌ها را برای رفتن به مدرسه آماده می‌کند. ستون فقرات آموزش و پرورش فنلاند، دوره‌ای نه ساله است که آن را تحصیلات ابتدایی می‌نامند، دوره‌ای که از میان آن چهار بخش، تنها بخش اجباری به حساب می‌آید. این دوره اجباری که در شانزده سالگی پایان می‌یابد، سه سال کمتر از دوره تحصیلات اجباری کشور ماست و جزو دوره‌های تحصیلی کوتاه مدت میان کشورهای جهان به حساب می‌آید. در مورد این دوره، ذکر چند نکته قابل توجه است. نکته اول این که همانگونه که اشاره شد به جز تحصیل، ناهار و خدمات پایش سلامت و بهداشت دانش‌آموزان فنلاندی در مدرسه کاملاً رایگان است؛ علاوه بر این مسئولین وزارت آموزش فنلاند مصمم‌اند بودجه بیشتری را به مناطق کمتر توسعه یافته و روستایی تخصیص دهند، سیاستی که به تبعیض مثبت یا معکوس معروف شده است. نکته عجیب در سیستم آموزشی فنلاند این است که هر چند تأسیس مدارس خصوصی در این کشور قانونی است، ولی دریافت شهریه و حتی آزمون ورودی در این مدارس اکیداً ممنوع است. لازم به ذکر است عمده مدارس خصوصی فنلاند مدارس مذهبی هستند. نکته بعدی این که مزایا و شأن اجتماعی بالای آموزگاری، باعث شده این شغل در فنلاند متقاضیان بسیاری داشته باشد و تنها کمتر از ده درصد متقاضیان برای این شغل پذیرفته شوند. بعد از اصلاحات دهه هفتاد میلادی و با رغبت نخبگان به این شغل، کیفیت آموزش کشور فنلاند به طرز قابل توجهی بهبود یافت. غیر از مدرک کارشناسی ارشد که پیش نیاز درخواست این شغل است، معلمان باید پیش از شروع به کار یک دوره آموزشی پنج ساله را بگذرانند. دقت در جذب و آموزش معلمان، وزارت آموزش فنلاند را از تأسیس تشکیلات عریض و طویل ارزش‌یابی و نظارت بر معلمان بی‌نیاز کرده است. معلمان



منابع:  
www.oecd.org  
ویکی پدیای انگلیسی  
مجله خانواده مفید



## حرف استاد



## مروری بر حرف استاد

باشیم. همچنین ایشان معتقدند نمره رد/قبول لزوماً به عدالت آموزشی کمک نمی‌کند و تغییر به این شیوه ممکن است باز هم حقوق بعضی را ضایع کند. در آخر و در مورد سیستم فعلی و نیاز به تغییر هم می‌گویند نیاز به تغییر وجود دارد، اما این تغییر یک کار تخصصی است و همچنین باید تدریجی باشد.

**دکتر بهرامپور**، استاد دیگر دانشکده فیزیک، در پاسخ خود تاثیر تعهدنامه را تقریباً صفر عنوان کردند. همچنین نظر ایشان این است که باید سیستم ارزیابی مبتنی بر امتحان را حذف کنیم و به دنبال جایگزین برای آن بگردیم، چون هم این روش کارکرد خودش را از دست داده و هم دیگر معدل ملاک خوبی برای سنجش دانشجویان در خارج از دانشگاه نیست. **دکتر عمار صفایی**، استاد دانشکده عمران، خود تعهدنامه را مساله مهمی نمی‌داند و می‌گویند باید به دنبال علت ریشه‌ای تقلب در دانشگاه‌مان باشیم که منجر به این تعهدنامه می‌شود. ایشان با سیستم نمره‌دهی عددی در ترمی که گذشت موافق بودند و حفظ اعتبار دانشگاه را تنها علت این انتخاب نمی‌دانند و علی‌هم‌چون حفظ انگیزه دانشجویان را نیز ذکر می‌کنند. در پاسخ آخر نیز **دکتر خزانئی**، استاد دانشکده ریاضی، نمره‌دهی کیفی را حتی در حالت عادی به سیستم فعلی ترجیح می‌دهند، اما با توجه به شرایط دانشگاه آمیدی به این تغییر ندارند. اعتقاد ایشان بر این است که با نمره‌دهی عددی، به خصوص در دروس پرجمعیت، مساله عدالت کاملاً پایمال می‌شود.

پاسخ‌ها تفاوت‌های قابل توجهی با هم داشتند و این نشان می‌دهد مساله ارزیابی دانشجویان در بین اساتید هم محل اختلاف است. نکته مهم این است که باید این سبک اظهار نظرها ادامه داشته باشد و بین اساتید و دانشجویان دیالوگ بیشتری حول این مساله و مسائل مشابه شکل بگیرد تا با مرور زمان بستر لازم برای ایجاد تغییرات مهم شکل بگیرد.

ایمیل دانشجویان را نشکستند. تعداد دیگری نیز به دلیل پر بودن وقت‌شان و فشردگی کارها، معذرت خواستند و نتوانستند پاسخ سوال‌های ما را بدهند. در نهایت پنج تن از اساتید لطف کردند و جوابی در ایمیل ما فرستادند. در ادامه به صورت مختصر، به نکات کلی پاسخ‌های هر یک اشاره‌ای می‌نماییم. اصل این پاسخ‌ها در کانال تلگرامی میدان انقلاب وجود دارد و اگر به نظران جالب آمد، می‌توانید متن کامل هر استاد را در کانال مشاهده کنید.

(تنها با کلیک بر روی نام هر استاد می‌توانید مصاحبه‌ی کامل را بخوانید.)

اولین و جنجالی‌ترین پاسخ متعلق به **دکتر ملائک**، استاد دانشکده هوافضا، است. ایشان تعهدنامه عدم تقلب را یک شکست بزرگ برای تمام سیستم آموزشی و دانشگاه و حتی تشکل‌ها و انجمن‌های دانشجویی می‌دانند، چرا که نشان‌دهنده عدم تعالی سیستم و دانشجویان است و این تعهدنامه را کاری کاملاً بیهوده به حساب می‌آورند چون اصلاً راه حلی برای مشکل اصلی نیست؛ در حقیقت اصلاً مشکل به درستی شناسایی نشده که راه حل برای آن ارائه کنیم. همچنین ایشان معتقدند دانشجویان باید سیستم ارزیابی را انتخاب کنند، زیرا ذینفع اصلی آنها هستند و کارنامه تا آخر عمر با آنهاست، نه با استادان. درباره سیستم آموزشی فعلی نیز ایشان می‌گویند که یقیناً نیاز به تغییرات جدی دارد، اما این کار اصلاً کار ساده‌ای نیست و به راحتی درباره آن نمی‌توان اظهار نظر کرد. پاسخ دوم برای استاد دانشکده فیزیک، **دکتر سامان مقیمی** است. در ابتدا ایشان از این گلایه می‌کنند که انگار دانشگاه محلی شده تا صرفاً دانشجویان امتحان نمره بدهند و نمره بگیرند و اصل هدف به حاشیه رفته است، به همین علت پرداختن به این مساله را زیاد مهم نمی‌دانند. درباره تعهدنامه می‌گویند که این همه حساسیت احتمالاً به خاطر سابقه نداشتن این حرکت است، وگرنه ما در شرایط مختلف تعداد زیادی از این نوع تعهدها می‌دهیم، بدون اینکه حساسیتی داشته

نوشته‌ی سید علی هاشمی

رودی ۹۶ مهندسی صنایع



بحث داغ این روزها برگزاری کنکور در موعد مقرر یا تعویق آن است، اما تقریباً یک ماه پیش مساله‌ی اصلی دانشجویان چیز دیگری بود؛ سیستم نمره‌دهی عددی یا کیفی! در آن زمان در هر جا، از تویتر گرفته تا گروه‌های تلگرامی همه درباره این موضوع نظر می‌دادند و به بحث با دیگران می‌پرداختند؛ اما غیر از چند توییت از سوی اساتید و حضور دو استاد در برنامه روزنامه شریف، هیچ نظری از اساتید شنیده نشد. دانشگاه هم تنها تشکیل شده‌ی از دو قشر استاد و دانشجویان، پس در چنین مبحثی نباید از اساتید غافل شد. در نتیجه ما هم بر آن شدیم تا با مکاتبه ایمیلی با چند تن از اساتید، تا جای ممکن این نظرات را جمع‌آوری کرده و در سطح دانشگاه بازتاب دهیم.

برای گرفتن نظر اساتید چند سوال صریح از آنها پرسیدیم تا آنها نیز نظرشان را صریح و شفاف برای ما بیان کنند. سوال اول مربوط به تاثیرات تعهدنامه عدم تقلب و چرایی اجبار تعهدنامه برای دانشجویان و ارسال توصیه‌نامه برای اساتید بود. در سوال دوم از اساتید پرسیدیم که با توجه به شرایط این ترم، آیا تغییراتی در شیوه ارزیابی دانشجویان خود اعمال کرده‌اند یا خیر؛ مثلاً اینکه با تغییر رویکرد در درس به جای سنجش مهارت حل مساله‌ی دانشجویان در امتحان، با روش‌های جایگزین میزان فهم آنها را بسنجند. شاید مهم‌ترین سوال، سوال سوم بود که در آن از هر استاد در مورد موافقت یا عدم موافقت با اعمال روش نمره‌دهی عددی در این ترم و اهمیت عدالت آموزشی در مقابل اعتبار دانشگاه پرسیدیم. در سوال آخر نیز نظر آنها را درباره مناسب بودن یا نبودن روش ارزیابی کنونی دانشجویان، فارغ از شرایط این ترم ویژه، جویا شدیم.

مثل همیشه تعدادی از اساتید هیچ جوابی به ایمیل ما ندادند و سنت عدم پاسخ‌گویی به

## ایده آل دولتی

نویسنده: مریم محمدی  
رویدی ۹۸ مهندسی مواد

عدالت و خصوصاً عدالت آموزشی از جمله مفاهیمی است که همواره چالش‌زا و مورد بحث محفل‌های عدالت‌خواهانه بوده، و در مواردی هم فضاهای آکادمیک و حتی بدنه‌ی اجتماع را درگیر کرده است. با همه‌گیری شبکه‌های اجتماعی، افراد متعددی تریبون‌دار عدالت‌خواهی شده‌اند و گفتمان‌سازی در بین مردم، از طریق تریبون‌های مجازی به راحتی صورت گرفته است. در این میان به سراغ یکی از فعالان این عرصه رفتیم تا با گپ و گفتی کوتاه، با نظرات ایشان بیشتر آشنا شویم. دکتر سید مجید حسینی، که بیشتر با سخنرانی‌های جنجالی و پرسرودا شناخته می‌شود، استاد دانشگاه تهران است و لایوهای اینستاگرامی پرتعدادی هم دارد. این شما و این هم چند سوال و جواب در باب عدالت آموزشی از ایشان:

**آقای دکتر، ضمن عرض سلام و ادب، در مقدمه‌ی بحث بفرمایید معنای عدالت از نظر شما چیست؟**  
عدالت از منظر من یعنی اینکه همه‌ی استعدادها و همه‌ی توان‌ها و همه‌ی موقعیت‌ها برای انسان‌ها از یک جای مشخص شروع بشود؛ افراد از جاهای متعددی برای رقابت اجتماعی شروع نکنند. یکی از فقر چاه و جدول آغاز نکند و دیگری از نوک برج سفید. عدالت یعنی همه‌ی آدم‌ها از هر جنس و رنگ و قوم و دین و وضعیت و منزلت، اجازه داشته باشند که از یک نقطه رقابت اجتماعی را آغاز کنند.

عدالت در مقوله‌ی آموزشی، آغاز همه‌ی عدالت‌های دیگر است؛ چون آغاز رقابت اجتماعی از نقطه‌ی برابر، آموزش است.

**ارتباط عدالت آموزشی با سایر ابعاد عدالت دقیقاً چگونه است؟ و اگر در بحث عدالت آموزشی پیشرفت کردیم، آیا می‌توانیم بگوییم ما در مقوله‌ی عدالت پیشرفت کرده‌ایم؟**

عدالت آموزشی یعنی اینکه شما می‌توانید از یک فرزند کارگر یا یک فرزند معلم یا یک فرزند طبقه پایین، تبدیل شوید به یک کسی که تحرک و ارتقای اجتماعی پیدا می‌کند و به طبقات بالا می‌رود. این است که رابطه‌ی عدالت آموزشی با بقیه‌ی عدالت‌ها رابطه‌ی پایه‌ای است. اگر شما در آموزش عدالت نداشته باشید، مفهومش این است که تا پایان عمر تبدیل می‌شوید به یک کارگر فصلی و از پدری که کارگر است، فقر به ارث می‌برید؛ اما اگر آموزش باکیفیت و برابر و عادلانه وجود داشته باشد، شما می‌بینید که می‌شود از استعداد یک طبقه پایین، یک فرد نخبه و برجسته ساخت.

**کدام کشورها در این حوزه پیشتازند؟ ملایک این پیشتازی چیست؟**

مطابق رنکینگ‌های جهانی باکیفیت‌ترین و عادلانه‌ترین سیستم آموزشی جهان مربوط به کشورهای فنلاند، سوئد و نروژ است؛ یعنی کشورهای نوردیک. آنجا، هم مدارس رایگان است، و هم کیفیت آموزشی به لحاظ رنکینگ‌های تیمز اول است، و هم اینکه، این مدارس باکیفیت و رایگان، برای همگان در کشورهای نوردیک موجود و برقرار است.

**مصادیق یک نظام آموزشی عادلانه در آموزش و**

نابرابری عمیق را از شکل بیندازند و غیر طبیعی کنند. این نابرابری درحقیقت طبیعت ثانویه‌ی ما شده است و ما همه پذیرفته‌ایم که باید بابت آموزش پول خرج کنیم. مردم مهم‌ترین کاری که باید بکنند این است که پرداخت پول و کالایی شدن آموزش را از شکل و قیافه بیندازند و نشان بدهند که این حق ماست که از تحصیل و آموزش رایگان برخوردار باشیم.

**- والدین دانش‌آموزان در این راستا چه نقشی دارند؟**

مهم‌ترین نقش والدین دانش‌آموزان این است که از رویاسازی و فشار به بچه، و تولید استرس و فشار روانی نامناسب -هرچند این فشار روانی نامناسب را جامعه هم ایجاد می‌کند- برحذر باشند. وظیفه‌ی نهادهای ترویجی در این باره چیست؟ متأسفانه نهادهای ترویجی بالأخص صداوسیما جمهوری اسلامی تبدیل شده به عاملین مافیای کنکور! روزانه ده‌ها پیام بازرگانی را به نفع مافیا و به ضرر دانش‌آموزان و دانشجویان پشت کنکوری منتشر می‌کنند. متأسفانه تلویزیون میلیاردها تومان از مافیای کنکور پول می‌گیرد؛ و درحقیقت باعث می‌شود این موضوع عمق بیشتری در جان خانواده‌ها و جامعه پیدا کند.

**- دانشجویان چه نقشی در تحقق این مهم دارند؟**  
نقش جنبش دانشجویی در از شکل انداختن ساختار تبعیض‌آمیز، اول است!

در کتاب گفتارهایی برای راهی نویسنده توضیح می‌دهد که این تنها طبقه‌ی دانشجو است که می‌تواند تبدیل به یک جنبش ضد بی‌عدالتی شود؛ چون طبقه‌ی کارگر به دلیل قراردادهای موقت و وابستگی به کارفرما، امکان اعتراض ندارد. طبقه‌ی برنده و وابسته به دولت هم که شرایط به نفعش است و اعتراضی نمی‌کند! تنها دانشجو است که می‌تواند اعتراض کند و ما تنها راه‌مان برای این کار (اعتراض علیه ساختارهای تبعیض‌آمیز) دعوت از دانشجویان برای مبارزه با بی‌عدالتی است.

**- وظیفه‌ی مجلس چیست؟**  
وظیفه‌ی مجلس طبیعتاً تغییر قوانینی است که به نفع سرمایه‌داری آموزشی در بخش‌های مختلف نظم آموزشی، نظم آموزش عالی، و نظم تربیت‌بدنی ما وضع شده است. وظیفه‌ی مجلس، ملغی کردن قوانین سرمایه‌داری و اجرای قوانینی برابری‌خواهانه است.

**- جایگاه مدارس سمپاد و یا دانشگاه‌های دولتی برتر کشور در تحقق یا رد عدالت آموزشی چیست؟**

حساب سمپاد از دانشگاه‌های دولتی برتر جداست. سمپاد به عنوان نهادی که یک عده را ایزوله می‌کند و به آنها نخبه می‌گوید و به بقیه نمی‌گوید، مورد انتقاد است؛ حداقل ساختار سمپاد ساختاری انتقادآمیز است. نخبگی به معنایی که سمپاد تعریف می‌کند با معنای نخبگی‌ای که به درد جامعه می‌خورد، متفاوت است. سمپاد به نهاد نخبه‌سازی و نیروسازی برای غرب و آمریکا تبدیل شده است. از طرفی اما دانشگاه‌های برتر دولتی، محل تولید آموزش رایگان باکیفیت‌اند. هرچند که در دانشگاه‌های دولتی هم امروزه ترم تابستان پولی شده است؛ اما به‌رحال دانشگاه دولتی تنها محل امید ما به اجرایی شدن عدالت آموزشی است.

**پرورش، و در آموزش عالی چیست؟**

مصادیق نظام آموزش عادلانه در آموزش و پرورش، مدرسه رایگان است. مدرسه‌ای که پول نگیرد و خدمات آموزشی را در عین حال که رایگان است، باکیفیت ارائه دهد. مصادیق عدالت آموزشی در آموزش عالی، دانشگاه رایگان و باکیفیت برای همه‌ی آدم‌های بااستعداد است؛ دانشگاهی که بابت آموزش باکیفیت پول نمی‌گیرد.

**- چه اقدامات ساختاری‌ای باید صورت بگیرد تا به عدالت آموزشی در کشورمان نزدیک شویم؟**

مهم‌ترین اقدام ساختاری در نظام آموزشی این است که آموزش را از کالا بودن و قابل فروش بودن در بیاوریم. آموزش در ایران، کالایی و فروشی شده؛ و تا زمانی که آموزش به عنوان یک خدمت عمومی کالاست، در اختیار سرمایه‌داران و طبقه‌ی برنده و ممتاز است. مهم‌ترین اقدام ساختاری در نظام آموزشی، این است که دیگر آموزش کالای عمومی نباشد؛ بلکه یک خدمت عمومی باشد که از طریق نهادهای عمومی، مثل شهرداری، اداره و مدیریت بشود.

**- اگر آموزش در کشور ما به سمت آموزش منحصراً دولتی برود، به عدالت آموزشی نزدیک‌تر می‌شویم؟**

آموزش عمومی در همه‌ی کشورهایی که موفق بوده است (مثل فنلاند، سوئد، نروژ، آلمان، کانادا، سنگاپور، ...) آموزش دولتی است. حتی در ژاپن که مشاهده می‌کنیم که کشوری به شدت سرمایه‌دارانه است، آموزش دولتی را می‌بینیم که باکیفیت است؛ حداقل نهاد آموزش در بسیاری از کشورهای صنعتی و غیر صنعتی پذیرفته شده و می‌بایست توسط نهاد عمومی ارائه شود.

**- مقایسه‌ی نظام آموزشی ما با کشورهای پیشرو چه خوبی‌هایی دارد؟ آسیب‌های این مقایسه چیست؟**

ببینید، بحث مقایسه با نظام‌های آموزشی طبیعتاً برای همه‌ی نظام‌های دیگر مثل نظام درمان، نظام مسکن، و... مطرح است. ما در سیاست‌های مقایسه‌ای از طریق مقایسه متوجه می‌شویم که چه جایگزین یا آلترناتیو‌هایی برای نظام‌های اجتماعی ما وجود دارد. در سیاست‌های مقایسه‌ای، توضیح می‌دهیم که همه‌ی نظام‌ها ضعف دارند؛ اما هر کدام، بخشی از قوت‌ها را هم دارا هستند؛ و ما از طریق مقایسه می‌توانیم ضعف و قوت‌های نظام‌های اجتماعی خودمان را بفهمیم.

**- آیا برای تحقق عدالت آموزشی نیاز به تحول جدی داریم (مثلاً تغییر ساختار) یا با وضع موجود هم می‌توان آسیب‌زدایی کرد؟**

ما نیاز به تحول بنیادین در قواعد آموزش و پرورش، قواعد مدرسه، و قواعد نظام آموزش عالی داریم. هیچ راهی [جز این] نداریم؛ وگرنه تا زمانی که قاعده، بازی سرمایه‌دارانه است، ما باخت‌ایم!

**- نقش مردم در این تحول بنیادین، که نهایتاً منجر به تحقق عدالت آموزشی می‌شود، چیست؟**

نقش مردم در عدالت آموزشی طرح مطالبات جدید است. پولی شدن آموزش، تبدیل به امری طبیعی شده است؛ یعنی انگار که یک امر جاافتاده‌ای است که بابت آموزش از ما پول بگیرند؛ و ما علی‌رغم مالیاتی که می‌دهیم و علی‌رغم اینکه کشور بودجه دارد، یک کالای عمومی را از دولت و وابستگان دولت (که مدارس غیر انتفاعی هستند) می‌خریم. نقش اصلی مردم این است که این

چرا که یادگیری این دروس نیازمند حضور دانشجو است که در این شرایط ریسک بزرگی است. اما روی دیگر سکه چیز دیگری است! سال‌ها است دغدغه‌مندان عرصه‌ی آموزش به دنبال بهبود شرایط آموزش و تحقق عدالت آموزشی‌اند. اگر بر اساس انصاف بخواهیم ارزیابی کنیم، قدم‌های بلندی در این راستا برداشته شده است و تقریباً در تمام نقاط ایران امکان آموزش وجود دارد؛ اما سطح و کیفیت آموزش برای همه برابر نیست. بیم آن می‌رود که بسیاری از استعدادها به دلیل نبود شرایط عادلانه از دست بروند.

اما آموزش مجازی این امکان را فراهم کرد که از هر نقطه از جهان به بهترین آموزش‌ها امکان دسترسی فراهم شود و بسیاری از کتابخانه‌ها رایگان کتاب‌های خود را در اختیار افراد قرار بدهند. بدین ترتیب جبر جغرافیا از این میان برداشته شد. امکان ضبط و استفاده‌ی مجدد از آموزش، مشکلات افراد راجع به محدودیت‌های زمان را برطرف کرد. همچنین امکان بهره‌مندی از آموزش به صورت مطلوب و باکیفیت برای کسانی که به هر علت دچار ضعف جسمانی، اختلالات یادگیری و ... هستند و برای آموزش حضوری محدودیت دارند، فراهم شد.

پس باید منتظر باشیم تا در آینده شیوه‌های جدید تدریس تدوین گردد؛ البته این منوط بر آن است که زیرساخت لازم فراهم شود و ابزارهای کارآمدتری در زمینه تدریس به اساتید داده شود. هرچند بر هیچ‌کس پوشیده نیست که ارتباط چهره‌به‌چهره و فضای صمیمی کلاس در این حالت وجود ندارد.

مطالبی که در بالا ارائه کردیم راجع به بحث آموزش و تدریس بود؛ اما دغدغه‌ی مهم دیگری وجود دارد که آن بحث ارزیابی است! تصور من از این موضوع آن است که فارغ از بحث آموزش مجازی، تک استاندارد بودن ارزیابی‌ها اشکال اساسی آموزش در کشور ما است. چطور برای محتواهای مختلف می‌توان یک نسخه پیچید؟ آیا ارزیابی مبتنی بر نمره برای همه‌ی درس‌ها لازم است؟ اصلاً شکل مرسوم امتحان گرفتن برای همه‌ی درس‌ها اتفاق درستی است؟ شاید بهترین راه حل تغییر رویکرد در نحوه‌ی ارزیابی است!

قطعاً همه‌ی شما تجربه‌ی آزمون‌های با زمان کوتاه مجازی را داشته‌اید. اساتید به قصد کاهش تقلب، امتحان‌های سخت با زمان کم را به عنوان راه حل ارائه دادند. به‌علاوه، در طول ترم نیز تعدد آزمون‌ها، تمرین‌ها، و پروژه‌ها، فشار درسی را چندین برابر کرده است.

به نظر می‌رسد که لازم است متناسب با محتوای هر درس استاندارد ارزیابی آن نیز بازتعریف شود. در این صورت هر بار قرار نیست با پدیده تکراری تعهدنامه روبه‌رو شویم! تعهدنامه‌هایی که اگر صادقانه به آن‌ها نگاه بیندازیم تنها کلماتی هستند که امضایی بر پای‌شان زده شده است و ارزش دیگری ندارد!

شاید در روزگاری که کرونا مهمان ماست، به شیوه‌ی جدیدی در آموزش و ارزیابی رسیدیم که در آن آموزش در بهترین کیفیت خود با کمترین صرف زمان و هزینه ارائه شود و ارزیابی‌ها به منظور سنجش دانش و آگاهی فرد انجام بشود؛ نه اینکه تنها عددی برای پرکردن ورقه‌ی کاغذ و ایجاد رقابت‌های کاذب باشد. امیدوارم روزی آموزش و ارزیابی ما به این بلوغ برسد که در مقابل تکنولوژی انعطاف به خرج دهد و یادگیری اصولی و کارآمد، تمام هم و غم آن باشد.



## چه کنیم با مجاز؟

به کوشش فاطمه سادات رضوی

رودی ۹۷ مهندسی هوافضا

چه چیزی تضمین می‌کند که دانش‌آموز حتماً از این آموزش استفاده کنند؟ قرارگرفتن تلفن‌همراه در اختیار کودکان چه اثرات مخربی بر سلامت جسمانی و روحی آن‌ها خواهد گذاشت؟

کدام نحوه‌ی ارزیابی می‌تواند تضمین کند که آموزش به درستی انجام شده است؟

**مطالبی که در بالا ارائه کردیم راجع به بحث آموزش و تدریس بود؛ اما دغدغه‌ی مهم دیگری وجود دارد که آن بحث ارزیابی است! تصور من از این موضوع آن است که فارغ از بحث آموزش مجازی، تک استاندارد بودن ارزیابی‌ها اشکال اساسی آموزش در کشور ما است. چطور برای محتواهای مختلف می‌توان یک نسخه پیچید؟ آیا ارزیابی مبتنی بر نمره برای همه‌ی درس‌ها لازم است؟ اصلاً شکل مرسوم امتحان گرفتن برای همه‌ی درس‌ها اتفاق درستی است؟ شاید بهترین راه حل تغییر رویکرد در نحوه‌ی ارزیابی است!**



آموزش مجازی به شیوه‌ی امروزی در سنین پایین‌تر و دبستان کاملاً نیازمند حضور والدین است و تضمینی وجود ندارد که والدین در این زمینه بتوانند به فرزندشان کمک کنند.

آموزش مجازی برای خانواده‌هایی که هم پدر و هم مادر شاغل‌اند به چه صورت انجام می‌شود؟ جواب مناسب به این سوالات برای تعریف یک نظام آموزشی مجازی کارآمد بسیار ره‌گشاست.

۲. دانشگاه و مراکز علمی آموزش در بستر فضای اینترنت برای دانشگاهیان مسئله‌ی غریبی نیست! احتمالاً شما نیز تجربه‌ی استفاده از آن را پیش از عصر فعلی آموزش مجازی هم داشته‌اید. اما باید پذیرفت: آموزش به این شکل، با این گستردگی، تجربه‌ی جدیدی بود.

نبرد زیرساخت‌های اینترنتی در مناطق کمترتوسعه‌یافته، یکی از موانع اصلی آموزش مجازی است. هزینه‌ی سرسام‌آور اینترنت، حتی برای دانشگاه‌های سراسری که آموزش آن‌ها رایگان بوده است، همچنین رایانه و تلفن همراه مناسب برای دانشجویان، یک مشکل بزرگ اقتصادی ایجاد کرده است. تأمین ابزار مناسب برای آموزش که بهترین عملکرد را برای اساتید رقم بزنند نیز چالشی است که نیازمند تفکر و خلاقیت است. همچنین در این شیوه‌ی آموزش، مشکل جدی برای واحدهای عملی و کارگاهی پدید آمد،

همزمان با همه‌گیری ویروس کرونا، دولت‌ها و جوامع، ناگزیر تصمیم گرفتند تا اقداماتی پیش‌گیرانه برای کاهش میزان شیوع این ویروس ناشناخته انجام دهند. یکی از بدیهی‌ترین‌های این اقدامات، کاهش حضور افراد در فضاهای آموزشی بود؛ در اغلب کشورهای دنیا، مدارس، محیط‌های آموزشی، و دانشگاه‌ها تعطیل شدند.

در ابتدا با توجه به ناشناختگی این ویروس و رفتارهای غیرقابل‌پیش‌بینی آن، به نظر می‌رسید چالش ما با آن یک چالش زودگذر نیست؛ پس نیاز به تدبیر در این زمینه کاملاً احساس می‌شد. با گذشت زمان، تجربه‌ی ما بر روی این گزاره صحه گذاشت.

پس برای پرکردن خلأ آموزش باید راه‌حلی اندیشیده می‌شد. با توجه به توسعه‌ی فضای مجازی، بهترین گزینه آموزش در بستر اینترنت بود. حال شیوه‌ی نوینی از آموزش شکل گرفت که آموزش سنتی را به صورت جدی به چالش کشید. ما با یک شیوه‌ی جدید در آموزش مواجهیم که در دوران پاسکرونا قطعاً آموزش ما را تحت تأثیر قرار خواهد داد. اما این تغییر در کشور ما چگونه رخ داده است؟

ابتدا مختصر به آموزش مجازی در مدارس می‌پردازیم و سپس به صورت تفصیلی به آموزش و ارزیابی در دانشگاه‌ها و مراکز عالی خواهیم پرداخت.

۱. مدارس برای جبران مشکلات ناشی از نبود آموزش، همگام با سایر کشورها، شبکه‌های سیما بسیج شدند تا آموزش در بستر تلوزیون ادامه پیدا کند. سپس با معرفی نرم‌افزار موبایلی شاد، فضایی تحت نظر آموزش و پرورش ابداع شد تا در امر آموزش خللی ایجاد نگردد.

این اتفاق را می‌توان به فال نیک گرفت! چرا که با رشد آموزش در بستر شبکه‌های سیما می‌توان امیدوار بود همه‌ی افراد، در همه‌جای کشور از سطح معقول و استاندارد تعریف‌شده در آموزش بهره‌مند شود؛ هرچند مطمئن هستیم که این اقدام کافی نیست. ضمن اینکه آموزش در بستر نرم‌افزار شاد این امکان را فراهم می‌کند تا کارآمدی معلمان و شیوه‌ی آموزش مجازی، مورد رصد قرار گیرد.

البته در کنار همه‌ی این موارد که از فواید آموزش مجازی هستند، نگرانی‌هایی نیز وجود دارد که کاملاً هم به‌جاست! مثلاً:



تحصیل بیش از مقطع ابتدایی را نمی‌یابند.

صرف نظر از این‌که فضا و امکانات برخی خوابگاه‌ها برای نوجوانان ۱۲ تا ۱۸ ساله مناسب نیست، سختی دوری از خانواده و تحصیل به تنهایی در دوران نوجوانی که اوج نیاز او و دوستانش به حضور و حمایت و محبت خانواده است، می‌تواند آسیب‌های جبران‌ناپذیر روحی و روانی را برایشان به دنبال داشته باشد



با همهی این تفاسیر، وقتی نوبت به کارزار کنکور می‌رسد، او باید همچون دیگران سنجیده شود، در آزمونی مشابه با آنان شرکت کند و علی‌رغم سهمیه‌ی نواحی، به دلیل کیفیت اندک آموزشی که ۱۲ سال دیده، به مراتب شانس کمتری برای قبولی در دانشگاه‌های مطرح کشور داشته‌باشد. بی‌شک تاکنون متوجه شده‌اید که او در یکی از مناطق محروم کشور زندگی کرده و درس می‌خواند. معنای محرومیت هم که خود ناگفته پیداست. او قطعاً در جنگ نابرابر علم و ثروت هم دستش خالی‌ست و پولی هم ندارد که با آن وارد رقابت کلاس‌ها و دوره‌های کنکور و جمع‌بندی و تست‌زنی و ... بشود و این مسئله ناخودآگاه حضورش را در این صحنه کمرنگ‌تر و چراغ امیدش را کم‌سوتر می‌کند.

یکی از مهم‌ترین ارکان اثرگذار بر آموزش مجازی هم که قطعاً دسترسی به اینترنت است. حال آن‌که در بسیاری از این مناطق حتی گوشی‌های تلفن همراه آنتن ندارند چه برسد به اینترنت و ...!



آنچه بیش از پیش نگران‌کننده است، وضعیت آموزش در این روزهای کرونایی‌ست که به دلیل عدم امکان برگزاری کلاس‌های حضوری، بسترهای مجازی برای آموزش مورد استقبال معلمین و دانش‌آموزان قرار گرفته‌اند. یکی از مهم‌ترین ارکان اثرگذار بر آموزش مجازی هم که قطعاً دسترسی به اینترنت است. حال آن‌که در بسیاری از این مناطق حتی گوشی‌های تلفن همراه آنتن ندارند چه برسد به اینترنت و ...! اگرچه در این عرصه تلویزیون ملی پیشگام شده و تمام تلاش خود را برای برگزاری کلاس‌های درسی دانش‌آموزان انجام می‌دهد اما قطعاً کافی نیست و اگر این روند ادامه یابد، به شدت باعث افت درسی دانش‌آموزان در مناطق محروم کشور خواهد شد. اگرچه در این سال‌ها با همت و رسیدگی‌های مسئولین و با حضور گروه‌های جهادی وضعیت آموزش در این مناطق بسیار بهتر شده‌است، اما تا رسیدن به نقطه‌ی مطلوب فاصله‌ی زیادی دارد و جمهوری اسلامی بعد از گذشت ۴۱ سال هنوز موفق به تحقق عدالت آموزشی در مناطق محروم نشده‌است. به عنوان دانشجویان دانشگاه شریف در این روزهای کرونایی بر خود لازم می‌بینیم در حد امکان به فرزندان خانواده‌های محرومی که در اطرافمان می‌بینیم و می‌شناسیم، در درس‌هایشان کمک کنیم تا کرونا هم دردی بر دردهای بی‌پایان آنان نیفزاید. امید است با تلاش و پشتکار مسئولین و با همکاری مردم هر روز بیش از پیش شاهد پیشرفت حوزه‌ی آموزش در مناطق محروم کشورمان باشیم و به امید روزی که کودکان و نوجوانان در هر نقطه‌ای از کشور امکانات مشابه برای تحصیل باکیفیت را داشته باشند.



## محرومین، از آموزش هم محروم‌اند...

آیا عدالت آموزشی در مناطق محروم کشور محقق شده‌است؟

نوشته‌ی مینا فلاحی  
ورودی ۹۵ شیمی

... زندگی سخت است و بسیاری از معلمان باتجربه و کاردان، به خاطر این شرایط حاضر به زندگی در این منطقه و تدریس در مدارس آن نیستند و اغلب از معلمان کم‌تجربه (یا حتی بی‌تجربه) برای تدریس به دانش‌آموزان استفاده می‌شود. حتی برخی شروط ساده و ضروری مانند الزام داشتن مدرک کارشناسی برای تدریس در مدارس مقطع ابتدایی برای معلمان هم بعضاً اینجا رعایت نمی‌شود. به راستی فاتحه‌ی چنین مدل تدریسی را نباید خواند؟

اما به راستی او نیز با فکر کردن به پایه‌ی اول، همین‌ها را در ذهن مجسم می‌کند؟! توصیفات من از مدرسه‌ی دوران کودکی‌ام قطعاً برای او یک رویای کودکانه بیش نیست که احتمالاً هیچ‌گاه هم محقق نخواهد شد. او مدرسه را یک کانکس ۱۲ متری می‌بیند که در آن دختران و پسرانی با سنین مختلف با لباس‌های متفاوت روی نیمکت‌های رنگ و رو رفته کنار هم می‌نشینند و انتظار معلمی را می‌کشند تا بیاید و به همهی آن‌ها درس بدهد. اینجا روال جور دیگری‌ست. زنگ اول مخصوص کلاس اولی‌هاست و همه باید به درس‌های آن‌ها گوش بدهند. زنگ دوم را معلم به کلاس دومی‌ها املا می‌گوید و زنگ سوم برای کلاس سوم‌ها ریاضی حل می‌کند و ... همینطور تا آخر! و چه کسی فکر می‌کند که تنها اختصاص یک زنگ در هر روز به کلاس اولی‌های بازیگوشی که تازه با درس و کتاب و قلم آشنا شده‌اند، کافی‌ست؟ و یک معلم به طور همزمان امکان تمرکز بر چند پایه درسی را دارد؟ یکی؟ دو تا؟ شش تا؟



شاید فکر کنید که خب مقطع ابتدایی‌ست و درس‌ها از جدیت (و نه از اهمیت) کمتری برخوردارند و این شیوه هم چندان شیوه‌ی بدی به نظر نمی‌رسد. اما قصه به همین‌جا ختم نمی‌شود. تحصیل در مقاطع متوسطه‌ی اول و دوم خود در دسر بزرگتری‌ست. جایی که او زندگی می‌کند، اغلب مدارس متوسطه در نزدیکی‌شان یافت نمی‌شود و برای تحصیل در این مقاطع باید به محل دیگری بروند که از خانه‌شان کیلومترها دورتر است. بُعد مسافت و نبود امکاناتی مانند آنچه ما سرویس مدرسه می‌خوانیمش و دیگر مشکلات، موجب می‌شود تا او راه چاره را در ادامه‌ی تحصیل در مدارس شبانه‌روزی بیابد و سختی اقامت در خوابگاه را به جان بخرد. صرف نظر از این‌که فضا و امکانات برخی خوابگاه‌ها برای نوجوانان ۱۲ تا ۱۸ ساله مناسب نیست، سختی دوری از خانواده و تحصیل به تنهایی در دوران نوجوانی که اوج نیاز او و دوستانش به حضور و حمایت و محبت خانواده است، می‌تواند آسیب‌های جبران‌ناپذیر روحی و روانی را برایشان به دنبال داشته باشد. ضمن اینکه به دلیل فرهنگ غلط حاکم بر برخی خانواده‌ها در کشور، بعضاً دختران شبیه او هرگز امکان و فرصت حضور در این مدارس شبانه‌روزی و ادامه‌ی

همه‌چیز از یک پرسش و پاسخ ساده شروع شد. از او می‌پرسم که کلاس چندم است. و او در حالی که گونه‌هایش سرخ می‌شود و با شوقی کودکانه مرا می‌نگرد، پاسخ می‌دهد که دانش‌آموز پایه‌ی اول است و این سؤال را در ذهنم پررنگ می‌کند که «آیا این ترکیب سه‌کلمه‌ای طلایی برای او و امثال او همان معنایی را دارد که ما از آن برداشت می‌کنیم؟».

یاد زمانی می‌افتم که خود یک دانش‌آموز پایه‌ی اول بودم. مدرسه‌ی ما نزدیک خانه‌مان بود. غیردولتی و عجیب و غریب هم نبود؛ یک مدرسه‌ی دخترانه‌ی دولتی و معمولی با حیاطی بسیار بزرگ که شاهد تک‌تک ساعت‌های ورزش و دوندگی و شور و حال ما بود و نیمکت‌هایش بوی نشاط و سرزندگی می‌داد. دانش‌آموزانی که همگی لباس یک شکل به تن داشتند و معلمی که تنها پایه‌ی اول را تدریس می‌کرد. اما به راستی او نیز با فکر کردن به پایه‌ی اول، همین‌ها را در ذهن مجسم می‌کند؟! توصیفات من از مدرسه‌ی دوران کودکی‌ام قطعاً برای او یک رویای کودکانه بیش نیست که احتمالاً هیچ‌گاه هم محقق نخواهد شد. او مدرسه را یک کانکس ۱۲ متری می‌بیند که در آن دختران و پسرانی با سنین مختلف با لباس‌های متفاوت روی نیمکت‌های رنگ و رو رفته کنار هم می‌نشینند و انتظار معلمی را می‌کشند تا بیاید و به همهی آن‌ها درس بدهد. اینجا روال جور دیگری‌ست. زنگ اول مخصوص کلاس اولی‌هاست و همه باید به درس‌های آن‌ها گوش بدهند. زنگ دوم را معلم به کلاس دومی‌ها املا می‌گوید و زنگ سوم برای کلاس سوم‌ها ریاضی حل می‌کند و ... همینطور تا آخر! و چه کسی فکر می‌کند که تنها اختصاص یک زنگ در هر روز به کلاس اولی‌های بازیگوشی که تازه با درس و کتاب و قلم آشنا شده‌اند، کافی‌ست؟ و یک معلم به طور همزمان امکان تمرکز بر چند پایه درسی را دارد؟ یکی؟ دو تا؟ شش تا؟

جایی که او در آن زندگی می‌کند، به خاطر نبودن امکانات کافی، شرایط بد اقلیمی و آب و هوایی و

وجود مدارس خاص می‌داند. حال سؤال اصلی این است که به‌راستی نسبت مدارس سمپاد با عدالت آموزشی چیست؟

ورودی مدارس سمپاد، از طریق آزمون‌های ورودی در انتهای دوره ابتدایی و متوسطه‌ی اول مشخص می‌شوند. آزمون‌هایی که به عقیده‌ی بسیاری از کارشناسان آموزشی، اکثر اوقات، آزمون‌هایی استاندارد و به دور از حفظیات بوده‌اند؛ طوری که شرکت در کلاس‌های کمک‌آموزشی هم کمک چندان زیادی به قبولی دانش‌آموزان نمی‌کند و واقعاً هوش (یا حداقل هوش ریاضی)، اصلی‌ترین عامل برای حضور دانش‌آموزی در این مدارس است. (مسائلی مانند اثرات تربیتی این گزینش مانند خودبترتیبی بعضی برگزیدگان یا سرخوردگی برخی قبول‌نشده‌گان قابل بحث است؛ که در این متن به آن‌ها نمی‌پردازیم.) اتفاقی که در مدارس می‌افتاد هم تأییدکننده‌ی همین نکته بود. طوری که شخصاً در دوران تحصیل خود در یکی از این مدارس، هم‌کلاسی‌ای داشتم که خانواده‌اش از نظر اقتصادی، شرایط بسیار ضعیفی داشتند و بغل دستی‌اش، پدرش مالک یکی از پاساژهای نزدیک مدرسه بود! مدارس سمپاد، پیرو مجوز هیئت امنای سازمان ملی پرورش استعدادها، اجازه داشتند حداکثر تا نصف شهریه‌های مدارس غیرانتفاعی را به صورت داوطلبانه از اولیا درخواست کنند. به شکلی که در یک دوره، ممکن بود شخصی ریالی برای تحصیل فرزندش پرداخت نکند و شخص دیگری چندین برابر دیگران، هزینه پرداخت کند. و نکته‌ی مهم هم اینجاست که فرزند این دو نفر در یک نیمکت درس می‌خواندند و یک معلم بهشان درس می‌داد. البته متأسفانه چند سالی است که وزارت آموزش و پرورش، برای این مدارس شهریه مصوب تعیین کرده است که البته همین شهریه مصوب هم به گرد پای مدارس غیرانتفاعی نمی‌رسد!

به خاطر می‌آورم که در سال پیش‌دانشگاهی‌ام که در تهران، مدرسه‌ی غیرانتفاعی خوب با شهریه‌ی زیر ۲۰ میلیون تومان پیدا نمی‌شد، کل شهریه‌ی سال پیش‌دانشگاهی، چیزی کمتر از ۸ میلیون تومان بود. این اتفاق در حالی بود که معلمین مدرسه‌ی ما، اگر از غیرانتفاعی‌های سرسام‌آوری مانند «انرژی اتمی» و «علامه طباطبایی» قوی‌تر نبودند، چیزی هم کم نداشتند! این رقم برای شهر دیگر حتی به زیر یک میلیون تومان هم می‌رسد (سال ۹۶).

حال بیایم دوباره نگاه کنیم و از خود سؤال کنیم: آیا واقعاً وجود مدارس سمپاد، منافی عدالت آموزشی است؟ آیا اینکه در نظام آموزشی ما (که مدارس دولتی در مقایسه با مدارس غیردولتی، ضعف‌های چشم‌گیری دارند)، امکانی برای عده‌ای محیا باشد (ولو اینکه این افراد به ناحق و غیردقیق انتخاب شده باشند؛ که این خود مسئله‌ای جدا است و باید برای اصلاح آن تلاش شود.) که بتوانند از امکانات آموزشی بالا، ولی با هزینه‌ی نه‌چندان‌بالا استفاده کنند، منافی عدالت آموزشی است یا مقوی آن؟



## سمپاد و عدالت آموزشی! مسئله این است...

نوشته‌ی صدرا علی‌بک  
ورودی ۹۷ مهندسی مکانیک



با ردیف بودجه مستقل، تبدیل به یک مرکز ذیل معاونت‌های وزارت آموزش و پرورش شد، قصه‌ی مفصلی است که از حوصله‌ی این متن خارج است. (برای کسب اطلاعات بیشتر در این مورد، تماشای مستند «مرثیه‌ای برای یک رویا» توصیه می‌شود.) اما با این حال، یکی از جدی‌ترین انتقادهایی که همواره به سمپاد مطرح بوده است، مسئله‌ی «عدالت آموزشی» است.

**پیرو مجوز هیئت امنای سازمان ملی پرورش استعدادها، اجازه داشتند حداکثر تا نصف شهریه‌های مدارس غیرانتفاعی را به صورت داوطلبانه از اولیا درخواست کنند. به شکلی که در یک دوره، ممکن بود شخصی ریالی برای تحصیل فرزندش پرداخت نکند و شخص دیگری چندین برابر دیگران، هزینه پرداخت کند.**



این انتقاد، به حدی دامنه‌دار و جدی بوده است که در سال ۹۸، مجلس شورای اسلامی، طی مصوبه‌ای رأی به پایان ماجرای تنوع مدارس داد تا پس از این فقط دو نوع مدارس دولتی و غیردولتی در کشور داشته باشیم. این مصوبه که در راستای عدالت آموزشی تصویب شد، هدف اصلی‌اش، حذف مدارس سمپاد و نمونه‌دولتی بود. البته این مصوبه از سوی شورای نگهبان با اشکالاتی مواجه و به مجلس برگردانده شد. حجت الله بنیادی، عضو دانشگاه فرهنگیان، در گفتگویی با تسنیم در همان زمان‌ها در دفاع از این مصوبه چنین گفت: «ما در طول این ۴۰ سال نتوانسته‌ایم عدالت حداقلی را در کشور تأمین کنیم. حال آیا منصفانه است که اختیارات فراتری را به مدارس خاص یا غیردولتی بدهیم، اما یک مدرسه‌ی روستایی برای گرفتن سرویس مناسب هم اختیار نداشته باشد؟». یا مثلاً علی‌اصغر فانی، وزیر آموزش و پرورش وقت، در سال ۹۵ در گفتگویی در شبکه‌ی خبر، علت کیفیت نسبتاً پایین مدارس دولتی را

سمپاد و عدالت آموزشی! مسئله این است... در هفته‌ای که گذشت، خبری کوتاه منتشر شد: دکتر الهام یآوری (از فارغ‌التحصیلان کامپیوتر شریف)، به ریاست سازمان ملی پرورش استعدادها، درخشان یا همان «سمپاد» منصوب شد. شاید بگویید «خب! این که اتفاق عجیبی نیست! همان‌طور که پیش‌تر چنین خبری برای خانم دکتر مهاجرانی منتشر شد. و پیش‌تر از آن هم برای آقای دکتر شجاعی. و پیش‌ترتر از آن هم برای خانم سوئزی. و پیش‌ترترتر از آن هم برای رئیس قبلی!».

شاید در نگاه اول هم همین‌طور باشد، اما اگر کمی دقیق‌تر نگاه کنیم، متوجه یک فرق کوچک می‌شویم؛ فرق کوچکی که حاصل خون‌دل‌خوردن خیل عظیمی از دانش‌آموزان و فارغ‌التحصیلان و دبیران جدید و قدیم این مجموعه است: فرق این حکم جدید با قبلی‌ها در این است که آن قبلی‌ها، ریاست «مرکز» ملی پرورش استعدادها، درخشان و دانش‌پژوهان جوان بود و این یکی، «سازمان» ملی پرورش استعدادها، درخشان! حکمی که آخرین بار در سال ۱۳۶۶، برای آقای جواد اژه‌ای صادر شد و حالا پس از کلی تلاش تعدادی از دغدغه‌مندان این مدارس، با حکم شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال گذشته، مرکز دوباره تبدیل به سازمان شد.

سمپاد از همان بدو تأسیسش، مورد نقد و هجمه و بعضاً تخریب افراد متفاوتی قرار داشت. تا جایی که رهبر انقلاب، چندین بار در طی سال‌های مختلف حمایت خود از این مجموعه را، گاه به صورت علنی و گاه در لافه، ابراز می‌کردند. اینکه انتقادهای بعضاً حق و بعضاً ناحق چه بودند و این که چه شد که سال ۶۶ این سازمان تأسیس شد و بعدها چه بر سرش آمد که از یک سازمان



می‌کنم خواهد بود. و دنیا نیز [ناچار] به همین سمت پیش می‌رود. (ما متأسفانه طبق معمول خوابیم؛ می‌ایستیم تا ببینیم دنیا چه می‌کند، و با یک فاصله‌ی نظامی صرفاً تقلید کنیم. آن هم به شکل ناقص.) نظام آموزشی آینده کلاً به این سمت می‌رود که تفاوت انسان‌ها و نیز رابطه‌ی فردی و مربی و دانش‌آموز بیشتر به رسمیت شناخته شود. خانواده موضوعیت پیدا می‌کند. و نیاز محور است؛ یعنی آن چیزی که دانش‌آموز (با توجه به شرایط جغرافیایی و اجتماعی) به آن نیاز دارد آموزش داده می‌شود. پس در واقع به یک معنا نظام آموزشی انسانی‌تر خواهد شد.

البته به این معنا نیست که کسانی تلاش نکنند به این سیستم سیطره پیدا کنند؛ مدل سابق طراحی‌شده‌تر بوده است و جریان‌ات قدرت تسلط بیشتری داشته‌اند؛ اما حالا که این مدل کم‌تر طراحی‌شده خواهد بود، این‌ها فکر می‌کنند که چطور به روش‌های پیچیده‌تر و مخفی‌تری به این نظام آموزشی مسلط شوند.

**- گفتید که در شرایط گذار به سر می‌بریم و به صورت کلی نیز جهان یک مسیری را دارد طی می‌کند، اسناد بالادستی ما چه مسیری را برای نظام آموزش و پرورش مشخص کرده‌اند؟**

مهم‌ترین سندی که داریم، سند تحول آموزش و پرورش است. سندهای دیگری هم داریم. متأسفانه این سند اولاً انسجام در لایه میانی ندارد؛ چون افراد مختلفی آن را نوشته‌اند که اصلاً با هم اختلافات مبنایی دارند. مثلاً یکی فلسفه‌ی اسلامی را قبول دارد، یکی اصلاً قبول ندارد. همین‌طور تربیت اسلامی و... خب طبیعی است سندی که این افراد در کنار هم نوشته باشند خیلی انسجام نداشته باشد.

دیگر اینکه اصلاً سندی نیست که منجر به عملیات شود. مثلاً سند ۲۰۳۰ کاملاً حرکت‌برانگیز است و روی زمین جریان ایجاد می‌کند؛ جهت‌دهی و سازمان‌دهی می‌کند. [اما] جنس سند تحول ما این نیست. [بلکه] گردآوری تمام حرف‌های [ظاهراً] خوب کنار هم است. شما می‌توانید هر کاری را به این سند استناد کنید. خب این یعنی در واقع این سند خاصیت خاصی ندارد و چیزی را هدف نگرفته است.

**نظام آموزشی گذشته تلاش می‌کرد که دانش‌آموز را به نحوی تربیت‌کند که به درد نظام اقتصادی بخورد، در واقع در آن سیستم اصالت با سرمایه بوده است. حتی رشته‌ی علوم انسانی نیز در این سیستم نگاهش به شدت معطوف به اقتصاد است.**



**- خب با اجازه وارد بحث سمپاد و تربیت نخبگان شویم؛ شما عضو هیئت امنای سمپاد هستید. اگر بگذارید قبل از شروع بحث بیرسم چرا هنوز رئیس سمپاد تعیین نشده است؟**

متأسفانه خیلی پیچیدگی دارد این داستان‌ها؛ مسائل پشت پرده و... آقای وزیر خیلی صادقانه و خوب پای کار بودند؛ منتها چالش‌هایی ایجاد شد که تا به حال به تعویق افتاده. اما ان‌شاءالله به زودی مشخص می‌شود.



## ما انسان تربیت نمی‌کنیم!

مصاحبه با دکتر محمد آزین درباره‌ی واقعیات و آرمان‌ها در

تعلیم و تربیت و صحبتی پیرامون مدارس سمپاد

به کوشش ابوالفضل حاجی زاده  
ورودی ۹۷ ریاضی



چند مثال می‌زنم: نگاه اقتصادی در سیستم آموزشی ما آنقدر غلبه دارد، که دیگر ما تفاوت جنسیتی قائل نیستیم و به هر دو، علی‌السویه، مانند نیروی کار نگاه می‌کنیم. یا در معلمی، ما اساساً روشمان تدریس است نه نگاه استاد و شاگردی که یک نگاه انسانی‌ست.

اینجا یک دید ماشینی و صنعتی کاملاً غلبه دارد. در برنامه‌ی درسی نیز همین‌طور، محتوا محتوایی نیست که رشد انسانی را هدف بگیرد؛ هدف آن این است که دانش‌ها و مهارت‌هایی را به بچه‌ها تزریق کند که در بازار کار به دردمان می‌خورد. یکی از پیامدهایش این است که خانواده‌ها حاضرند پول خرج کنند برای مدرک فرزندان. چرا؟ چون فرزند قرار است درآمد کسب کند از آن مدرک. این چرخه‌ی رشد، برای تربیت انسان طراحی نشده‌است.

می‌رسیم به مؤسسات کنکوری و امثالهم که هدفشان به هیچ عنوان رشد انسانی نیست. و این چیز است که سیستم ناخودآگاه نتیجه داده و در راستای همان غلبه‌ی نگاه‌های اقتصادیست.

**- می‌شود انسانی که این سیستم تربیت می‌کند را توصیف کنید؟**

راستش را بخواهید آموزش و پرورش فعلی خیلی کسی را تربیت نمی‌کند. در این ایام کرونا هم مردم خیلی بهتر متوجه شدند که مدارس بود و نبودش خیلی تفاوت ایجاد نمی‌کند. [در] واقعیت، این نظام آموزشی همچون مرده‌ایست که ما راجع به آن حرف خاصی نداریم. باید درباره‌ی نظام آموزشی آینده صحبت کنیم یا نظام آموزشی گذشته؛ چون در حال حاضر ما در شرایط گذار به سر می‌بریم، و نظام آموزشی مشخصی وجود ندارد که درباره‌ی آن صحبت کنیم.

نظام آموزشی گذشته تلاش می‌کرد که دانش‌آموز را به نحوی تربیت‌کند که به درد نظام اقتصادی بخورد، در واقع در آن سیستم اصالت با سرمایه بوده است. حتی رشته‌ی علوم انسانی نیز در این سیستم نگاهش به شدت معطوف به اقتصاد است.

نظام آموزشی آینده به این شکل که توصیف

سه‌شنبه، روز هفتم ماه پنجم، به سراغ آقای آزین، عضو هیئت امنای سمپاد، فارغ‌التحصیل مدرسه‌ی علامه‌ی حلی، مدیر مدرسه‌ی متفاوت سراج (پیشنهاد می‌دهم حتماً درباره‌ی این مدرسه در اینترنت جست‌وجو کنید.) و مدیر اندیشکده‌ی برهان، رفتیم.

وقتی وارد محل کار ایشان ایشان شدیم، اولین چیزی که توجه ما را جلب کرد، معماری داخلی عجیب آن‌جا بود: تمام اتاق‌ها شیشه‌ای بودند و سعی شده بود محیط‌ها هرچه بازتر باشند.

از آنجایی که ایشان سابقه‌ی تدریس در مدرسه‌ی علامه‌ی حلی را داشت، از گذشته شناختی بین ما بود و توانستیم راحت و صمیمی سؤال‌های خود را مطرح کنیم و پاسخ‌های دقیق و مفصل بگیریم.

در ادامه، پرسش و پاسخ ما با ایشان با تمرکز بر دوگانه‌ی «تربیت برای انسان‌شدن» و «تدریس برای نیروی کار نظام اقتصادی شدن» شروع شد و با سؤال‌هایی درباره‌ی تربیت نخبگان، و تحلیلی از شرایط اجتماعی و نوع ایده‌آل ساختار آموزش و پرورش پیش‌رفت.

**- می‌شود توصیفی از نظام آموزش و پرورش ما و هدفی که دانش‌آموزان را برای آن رشد می‌دهد ارائه کنید؟**

در عمل آموزش و پرورش ما خیلی خیلی در خدمت نظام اقتصادی است؛ خواسته یا ناخواسته. اما در حرف، نه خب حرف‌های زیبایی هم می‌زنیم؛ اما تا عمل بسیار فاصله وجود دارد.

کلاً زمانی که ما از یک مبنا سیستم را تنظیم نمی‌کنیم بیاوریم بالا، این انتظار بیهوده‌ای است که میوه و ثمره‌ی آن سیستم، دلخواه آن مبنا باشد. می‌خواهم بگویم اساساً در طراحی نظام آموزش و پرورش ما، همچنین مبنایی در نظر گرفته نشده است. این در کلام آقا هم هست که ما نظام آموزشی‌مان را از غرب گرفته‌ایم و مانند چیزی که دست به آن نخورد داخل موزه نگه‌داشته‌ایم.

**- پس برویم سراغ سؤال‌های اصلی، ابتدائاً اصلاً چرا نخبگان نیاز به تربیت جداگانه دارند؟ و اصلاً این طور سنجش برای نخبه‌بودن آیا صحیح است؟**

ببینید، این یک دعوای طولانی‌ست که خیلی هم پاسخی برایش یافت نشده؛ از این جهت پاسخ مشخصی ندارد که بیا باید ما قبول کنیم. وقتی درباره‌ی یک موضوع انسانی بحث می‌کنیم، باید شرایط مختلف را لحاظ کنیم. شرایط یعنی در مجموع، ظرفیت‌ها و محدودیت‌ها؛ و دعوای سر این است که یا شرایط در نظر گرفته نمی‌شود، یا هرکس از ظن خودش شرایط را تفسیر می‌کند.

در هر حال به نظر می‌رسد که حالت مطلوب تعلیم و تربیت این است که ما به قدری زمینه‌ها و موقعیت‌های تربیت را غنی کنیم و این‌ها علی‌السویه همه‌جا در دسترس باشند، که همه‌کسی در شرایط یکسان در همان بستر طبیعی زندگی خودش بتواند استعدادش را شکوفا کند. این حتی فراتر از مدرسه است. یعنی در آینده‌ای که مدرسه نخواهیم داشت، بسترهای رشد باید به این شکل باشند. مدرسه کم‌کم در حال به‌حاشیه‌رفتن است. مدرسه جای آموزش صنعتی است و وقتی این، کم‌کم از موضوعیت می‌افتد، اولویت می‌رود به آموزش‌های فردی؛ رابطه‌ی استاد و شاگردی موضوعیت پیدا می‌کند، خانواده موضوعیت پیدا می‌کند، و نیازها موضوعیت دارند.

**مدرسه کم‌کم در حال به‌حاشیه‌رفتن است. مدرسه جای آموزش صنعتی است و وقتی این، کم‌کم از موضوعیت می‌افتد، اولویت می‌رود به آموزش‌های فردی؛ رابطه‌ی استاد و شاگردی موضوعیت پیدا می‌کند، خانواده موضوعیت پیدا می‌کند، و آنجا نیازها موضوعیت دارند.**

مثلاً قدیم اینطور نبود است که المپیاد بدهند، آزمون بدهند؛ [در عوض] در یک سیستم طبیعی توزیع‌شده آدم‌ها طبق نیازشان بالا می‌آمدند. نه مدرکی بوده و نه اعتباری بوده. سیستم رویش نظارت نیست و دارد کارش را انجام می‌دهد.

اینجا بحث است که «آیا ما خودمان را قوی کرده‌ایم که بتوانیم در این عرصه رویارویی کنیم؟». یک زمان این رویارویی بوده؛ اندیشمندان مسلمان آنقدر قوی بوده‌اند که جریان از این سمت بوده است. و دولت اسلامی هم این را کنترل نمی‌کرده است. حکومت‌های اسلامی عمدتاً در حوزه‌های امنیتی و نظامی، کار دولتی می‌کرده‌اند. اقتصاد مردمی بوده؛ تعلیم و تربیت مردمی بوده؛ خدمات اجتماعی مردمی بوده. دولت متولی این امور نبوده. این باعث می‌شده که مردم قوی باشند. ما در حوزه‌ی تجارت قوی بودیم؛ در حوزه‌ی علم و فناوری قوی بودیم؛ در حوزه‌ی فکری قوی بودیم؛ حالا که دولتی شده‌ایم و دولت متولی این امور شده، و به‌خصوص بعد از انقلاب علوم تربیت

و دین حاکمیتی شده، این‌ها همه تضعیف شده‌اند؛ حوزه ضعیف شده است؛ متفکرین ضعیف شدند؛ خانواده نقش تربیتی‌اش تضعیف شده؛ مردم آویزان دولت شده‌اند. تا مردم را آزاد نکنید،

این‌ها توانمند نمی‌شوند. الان کسی نیست که از اینجا برود عراق و آنجا یک جریان تربیتی ایجاد کند. چرا؟ چون ما آنقدر دچار خودرأیی و خودباوری شده‌ایم که خودمان را آدم حساب می‌کنیم و کشورهای همسایه را خیر. آدم‌های فعال ما فکر نمی‌کنند که می‌توانند در کشورهای همسایه کاری انجام دهند؛ در حالی که علامه‌ی حلّی، از یه جایی به جای دیگری می‌رفت تا دوتا استاد ببیند یا یک کاری انجام دهد. چرا [اینطور شده]؟ چون جمهوری اسلامی روی همه‌ی این‌ها هیمنه‌اش را انداخته. به معنای دولت، «ارتباط خارج با من مردم؛ شما بنشینید کارتان را بکنید».

این‌ها باعث شده است تا ما آدم‌های قوی تربیت نکنیم. شهید طهرانی مقدم یک فضای واقعی رشد محقق کرد؛ یک سیستم تربیتی که طی این کار عملی، آدم‌ها بزرگ می‌شوند. به دلیل اینکه خیلی از کارها را دولت متکلف شده است، مردم ورود پیدا نکرده‌اند و ضعیف شده‌اند. عراق الان توانایی درست کردن شانه‌ی تخم مرغ ندارد و باید از عربستان وارد کند. در صورتی که همین شانه‌ها را دانش‌آموزها با کاغذهای بازیافتی می‌توانند درست کنند. اصلاً برای ما مهم نیست که همسایه‌مان، یک کشور شیعه، در چنین وضعیتی هست؛ بزرگ فکر نمی‌کنیم. [باید] تربیت را توزیع‌شده کنیم. به تدریج که دارد هم‌زمان این اتفاق می‌افتد، نگاه تربیتی خودمان را هم تصحیح کنیم. در نگاه اسلامی و رسالت، تربیت کمال و قرب الهی است؛ تقوا... عبودیت... این‌ها همه وجوه یک چیز است.

تربیت دینی می‌گوید تو هستی و خدا؛ بقیه‌ی موجودات، آیات خدا هستند. و تو در تعاملاتی که با این‌ها داری یا در ابتلائاتی که در نسبت با این‌ها داری، با جلوه‌های خدا تعامل داری؛ داری رشد می‌کنی. دیگر «خود» ای هم در کار نیست؛ چیزی جز خدا نیست. و در این مسیر سیر *إلى الحق*، همه‌ی این عوامل دنیوی، علم و فناوری و جاه و قدرت و ثروت و ... این‌ها همه می‌شوند «جلوه‌های الهی». و اگر تعامل من با این‌ها چیزی از جنس یک جلوه‌ی الهی بود، آن‌موقع این باعث کمال می‌شود. و این‌ها ابزارهایی در دست من هستند. اگر من در این‌ها گیر کردم، دیگر آن نمی‌شود. دچار ارباب‌هایی می‌شوم غیر از خدا.

در واقع آن نگاه تربیتی اسلامی می‌خواهد انسان را آزادتر کند؛ دائماً می‌خواهد حجاب‌ها را بردارد؛ می‌خواهد درک مستقیم‌تری از حضور در محضر خداوند بدهد. نظامات مادی

به طور کلی انسان را از این دور می‌کنند. هرچند در یک سطحی به هر حال این‌ها دارند انسانی‌تر می‌شوند؛ یعنی تفاوت‌های فردی را به رسمیت می‌شناسند. و این هم به ناچار است؛ وقتی ارتباط زیاد می‌شود، آگاهی‌ها به اشتراک

گذاشته می‌شوند. به هر حال آن نظام سلطه نمی‌تواند مثل قدیم سلطه‌اش را حفظ کند؛ [باید خیلی پیچیده‌تر و پنهان‌تر انجام دهد].

**- خب برگردیم به بحث سمپاد، فارغ‌التحصیلان چه تفاوتی با باقی مردم پیدا می‌کنند؟ چه چیز متفاوتی را تجربه می‌کنند؟**

مهم‌ترین اتفاقی که برای بچه‌های سمپاد تهران قدیم اتفاق می‌افتاد، این بود که در جمعی قرار می‌گرفتند که بچه‌های مستعدتری بودند (به معنای استعداد در هوش منطقی، نه هوش‌های دیگر لزوماً). این جمع هم یک اثر واقعی داشت، و هم یک اثر روانی و ذهنی داشت: بچه‌ها حس می‌کردند که باهوشند؛ تیزهوشند؛ یک اعتماد به نفس پیدا می‌کردند. این کمک می‌کرد از جهت روانی راحت‌تر از بقیه‌ی بچه‌ها به موفقیت برسند. دیگر اثر این است که وقتی شما در یک جمع مستعد قرار می‌گیرید، احتمال موفقیت بالا می‌رود؛ یعنی هم‌افزایی‌ای که این آدم‌های مستعد با هم دارند، باعث می‌شود احتمال موفقیت‌شان بالاتر برود.

**یکی از مهم‌ترین آسیب‌هایش این است که آسیب‌های نظام آموزشی مدرن، در سمپاد تشدید می‌شده؛ یعنی اگر نظام آموزشی مدرن انسان را به رسمیت نمی‌شناسد**

**و سعی می‌کند استعدادهای مادی‌شان را بها بدهد، سمپاد این را تشدید می‌کند. سمپاد لزوماً انسان‌های آزادتر را تربیت نمی‌کرد بلکه انسان‌هایی که مستعدتر بودند را سریع‌تر جذب این نظام می‌کرد و در نتیجه آنها می‌توانستند بیشتر خدمات به نظام اقتصادی و اجتماعی بدهند.**

آسیب‌هایی هم داشته البته. یکی از مهم‌ترین آسیب‌هایش این است که آسیب‌های نظام آموزشی مدرن، در سمپاد تشدید می‌شده؛ یعنی اگر نظام آموزشی مدرن انسان را به رسمیت نمی‌شناسد و سعی می‌کند استعدادهای مادی‌شان را بها بدهد، سمپاد این را تشدید می‌کند: سمپاد لزوماً انسان‌های آزادتر را تربیت نمی‌کرد بلکه انسان‌هایی که مستعدتر بودند را سریع‌تر جذب این نظام می‌کرد و در نتیجه آنها می‌توانستند بیشتر خدمات به نظام اقتصادی و اجتماعی بدهند. چنین آدم‌هایی را تربیت می‌کرد. البته ما الان فقط از یک جنبه بررسی کردیم. شبیه داستان طوطی و بقال است؛ بقال طوطی را به خاطر استعدادهایش در قفس نگه داشته است. منتها این قفس در نظام‌های اجتماعی پیدا نیست. [که گویا] استعداد من در این نظام بیشتر از آنکه برای خودم باشد، برای آن نظام است. این استعدادیایی سریعی که سمپاد دارد، کنار خوبی‌هایی که دارد، آسیبی دارد: آدم‌ها قبل از اینکه خودشان را پیدا بکنند، استعدادهایشان را پیدا می‌کنند.

نقطه‌ی قوتی که مدرسه‌ی سمپاد دارد این است که بچه‌ها با نگاه‌های متنوعی در مدرسه حضور دارند. نسبت به خیلی از مدارس غیر دولتی، بچه‌ها خیلی تنوع دیدگاه‌های مختلفی می‌بینند دور خودشان. و آزاداندیشی در بچه‌های فارغ‌التحصیل سمپاد یک چیز تقویت‌شده است. اما این لزوماً به معنای آزادی نیست؛ چون این اتفاق صرفاً





اندیشه است.

ایرادی که از سمپاد گفته شد، ایراد کل نظام است که در سمپاد ضریب می‌خورد. برای مسئله‌ی بی‌عدالتی که مطرح می‌شود، باید کف صحنه بررسی‌اش کرد. کار مطالعاتی نیاز دارد. یک وقت این تعداد بچه‌های باهوشی که داری با این گستره‌ی جغرافیایی، اگر بین بچه‌های دیگر پخش بشوند، اتفاق خاصی نمی‌افتد و در اصل این‌ها حذف می‌شوند. پس در اینجا سمپاد خوب است. «راهکار جداسازی». با توجه به شرایط فعلی، بهتر است که یک تعدادی را جداسازی بکنیم که یک سری مسائل کشور را حل کنند. و بعد این کم‌کم باز شود. ما آموزش عمومی‌مان آنقدر متأسفانه کیفیت ندارد که همه بتوانند به صورت مطلوب رشد کنند. [پس باید] عده‌ای را چریکی تربیت کنیم تا این‌ها مسائلی را حل کنند، بعد دایره را باز کنیم. الان [اما] ما فقط داریم جداسازی می‌کنیم. کار مطالعاتی نکرده‌ایم. و بعدش هم؛ اصلاً این بچه‌ها تربیت نمی‌شوند که مشکلات کشور را حل کنند.

**پیش‌بینی ما این است که ۲۳ سال آینده ۱۰ یا ۱۵ درصد از بچه‌های ما به راحتی در پلترفرم‌های خارجی درس می‌خوانند و مدرک می‌گیرند. [این در شکل] دانشجویی چند سال است که شروع شده است. کرونا هم این را به شدت تسریع کرده است.**

مسئله‌ی دیگری که در سمپاد هست، این است که آیا فقط هوش منطقی را باید معیار قرار دهیم؟ یا باید سمپادهای مختلف داشته باشیم؟ امیدواریم با توجه به محدودیت‌هایی که وجود دارد، سمپاد در دور جدید بتواند به این مسائل فکر کند. سمپاد، متولی امر نخبگی در سن دانش آموزی است. و حالا مسئله جدید سمپاد این است که «چقدر تفکیک بکنیم یا نکنیم؟»، «کدام استعدادها را معیار قرار دهیم؟»، «وقتی فارغ‌التحصیل می‌شوند نسبت این‌ها با مسائل کشور چه می‌شود؟»، «در دانشگاه چه کسی آن‌ها را دنبال می‌کند؟»، «بعد از دانشگاه چه کسی دنبال می‌کند؟». سمپاد باید یک اندیشکده داشته باشد یا با اندیشکده‌های دیگر در ارتباط باشد و برای مسائل راهکار پیدا کند. شاید چند سال دیگر، دیگر مدرسه‌ی سمپادی وجود نداشته باشد. سمپاد متولی امر نخبگی است؛ [اما] شاید لزومی به مدرسه برای این نخبگی وجود نداشته باشد. ممکن است [مثلاً] به این نتیجه برسد که با یک برنامه‌ی آموزش مجازی در همان مدارس عمومی این کار را انجام دهد.

اتفاقی افتاده است در کل نظام تعلیم و تربیت؛ و در سمپاد ضریب خورده. کلاً تمایل به علوم انسانی، تمایل به حل مسئله‌ی دوری از مدرک‌گرایی، در ده پانزده سال گذشته مطرح است؛ و دارد می‌آید جلو. این ذات سمپاد نیست؛ اتفاق اجتماعی است.

مورد بعد اینکه بچه‌های مستعد، ورودی سمپاد شدند و بعدش جاهای مختلف کار می‌کنند؛ [اما] اگر سمپاد نمی‌آمدند [هم] شاید همین‌طوری بود؛ چون آدم مستعدی بود. آن‌طرف‌ها باید ببینیم چند درصد کسانی که فارغ‌التحصیل سمپاد شدند، مشغول کارهای اجتماعی هستند و با نگاه‌های

انقلابی کار می‌کنند. ساختار مدرسه متأسفانه کارش این نیست که شما را دغدغه‌مند به مسائل انقلاب بکند. [در عوض] این دغدغه معمولاً در جمع دوستان، خانواده، یا توسط بعضی از معلمان شکل می‌گیرد.

**- سؤال آخر بنده این است که به نظر شما با توصیفاتی که از وضع موجود ارائه دادید، و آن چیزی که باید باشد، چه نوع سنجش و ارزشیابی‌ای عادلانه و نیکوست؟**

سنجش را طبق هدف انجام می‌دهیم. هدف در نظام توحیدی حل مسئله است. وقتی شما می‌خواهید حقی را احقاق کنید، با مسئله‌ای مواجه هستید. چون در نظام توحیدی علم قابل تفکیک از خالق نیست. در واقع وقتی راجع به برنامه‌نویسی هم صحبت می‌کنید، در واقع با یک نگاه توحیدی می‌توانید راجع به آن صحبت کنید. محتوایش عوض نمی‌شود؛ اتصالش به خالق موضوعیت پیدا می‌کند. در این مدل، چه بخواهی یک مسئله‌ی عملی حل کنی، بالأخره باید مسئله حل کنی. سنجش اینجا می‌شود که چقدر خوب توانستی مسئله را حل کنی. اگر بخواهی نانوا شوی، در همان‌جا سنجیده می‌شوی؛ اگر بخواهی ریاضی‌دان شوی، در همان‌جا سنجیده می‌شوی؛ اگر قرار است موشک بسازی، در همان‌جا سنجیده می‌شوی. سنجش از روی حالت دانش می‌آید روی حالت مهارت و توانایی حل مسئله و انجام وظیفه. و هرکسی خودش را پیدا می‌کند و مدیریت می‌کند و تنظیم می‌کند. «من کجا استعداد دارم؟»، «من کجا علاقه دارم؟»، «...پس این حوزه از مسائل را می‌خواهم بهش بپردازم»؛ ولو یک مسئله‌ی معیشتی باشد. یک زمانی ما مدرک به این معنا نداشتیم. کسی که مجتهد است، یعنی چی مدرک؟ موضوعیتی ندارد. این که توانایی اجتهاد دارد موضوعیت دارد. الان کم‌کم اعتبار مدرک بالا آمده است. «آدم‌های تهی با مدرک». سیستم‌های توزیع‌شده کاری که می‌کنند، از بین بردن این حالت است. مدرک‌های صنعتی را ضعیف می‌کنند. بنابراین سنجش اساساً باید بر اساس آن چیزی باشد که واقعیت است.

یک بحث به‌شدت مطرح در دنیای مدرن، بحث خورده‌مدرک‌ها و خورده‌گواهینامه‌ها است: اگر سوره‌ای حفظ کرده‌ای، خورده‌مدرک‌ای داری. یک بچه ممکن است در طول دوران تحصیل هزارتا خورده‌گواهینامه کسب کند. پیچ بلدی سفت کنی، [یک خورده‌مدرک]. معادله بلدی حل کنی، [یک خورده‌مدرک]. این‌طوری مدرک‌هایی که داریم خیلی به واقعیت نزدیک‌تر است. «ریاضی» یعنی چه؟ [مشخص نیست]. «ضرب دو در دو» و ...

معنادارتر اند.

در عموم جاها، محرومیتی به شکل پنهان داریم. مثلاً دانش‌آموز زبان فارسی را به درستی یاد نمی‌گیرد و یا مثال‌های دیگر. در مناطق محروم به طریق اولی‌تر. نظام‌های توزیع شده این مشکل را هم حل می‌کنند. پیش‌بینی ما این است که ۲۳ سال آینده ۱۰ یا ۱۵ درصد از بچه‌های ما به راحتی در پلترفرم‌های خارجی درس می‌خوانند و مدرک می‌گیرند. [این در شکل] دانشجویی چند سال است که شروع شده است. کرونا هم این را به شدت تسریع کرده است. یونسکو و غیره هم به‌شدت پای‌کاراند. شرکت‌های بزرگ را جمع کرده‌اند. وقتی منابع ما محدود است و یا به هر علتی مثلاً سوءمدیریت، منابع را نمی‌توانیم تخصیص دهیم. آموزش که هیچ، تعدادی از روستاهای ما [مثلاً] آب ندارند، چون برای فلان نفر نمی‌صرفد برای آن روستا لوله کشی کنیم. [یا مثلاً] روستا کلاً پنج نفر دانش‌آموز دارد؛ نمی‌صرفد مدرسه بزنیم. کاری که باید بکنیم این است که باید برویم به سمت آموزش‌های مجازی و شبه‌مجازی، یا سبک استاد و شاگرد. آموزش آینده ترکیبی است. همه‌اش مجازی نیست؛ همه‌اش حضوری نیست. مثلاً آکادمی یاسان قبل از کرونا آموزش برنامه نویسی داشتند. یک ماه بچه‌ها پروژه داشتند و هفته‌ی آخر همه‌ی بچه‌ها حضوری جمع می‌شدند و رویداد برگزار می‌کردند. خانواده به شدت پررنگ می‌شود. می‌شود محلی برای رشد. الان متأسفانه خانواده محل رشد نیست. [در آموزش توزیع‌شده، ما] بچه‌ها، بسته‌های آموزشی را دریافت می‌کنیم و شب‌ها قبل از نماز یا بعد از نماز جمع می‌شویم و با هم چیزهایی را که در طول روز خواندیم به بحث می‌گذاریم. آخر هفته با هم کوه می‌رویم. چرا در طول هفته از صبح تا شب با هم برویم مدرسه؟ این‌ها را در طول هفته در کنار خانواده پوشش می‌دهیم. یک برنامه‌هایی می‌گذاریم که ارتباط اجتماعی‌مان تقویت شود. در مدرسه، بچه اکثر وقتش را برای فهمیدن مطالب پای تخته می‌گذارد. این که نشد ارتباط اجتماعی. [در فرضی که ما گفتیم] امور بهینه‌تر می‌شود؛ هزینه‌ها پایین می‌آید؛ مردمی‌تر می‌شود؛ توزیع‌شده‌تر می‌شود. ارتباط اجتماعی در مسجد اتفاق می‌افتد؛ در کوه اتفاق می‌افتد؛ نه در پای تخته. تدریس می‌رود روی فضای مجازی در فضای مجازی. باز هم استاد و شاگرد است. من دانش‌آموزانم را دارم. من به طور منحصربه‌فرد ضعیف‌ها و قوت‌های بچه‌ها را می‌شناسم و طبق آن‌ها به آن‌ها محتوا می‌دهم.

خیلی ممنونم از وقتی گذاشتید.



این مدارس را به سختی تهیه می‌کنند و قشر مستضعف جامعه از این امکان رشد برابر برخوردار نیست. در همین حال شاهد این هستیم که یک دانش آموز از طبقه مرفه، حقوق دوسال یک کارگر را برای شهریه یکساله‌اش می‌پردازد؛ بدون در نظر گرفتن هزینه‌های فوق برنامه‌ها و اردوها.

کسانی هم که باید متولی آموزش عمومی و کم کردن این شکاف باشند خود صاحبان مدارس زنجیره‌ای شدند و حالا می‌توانید بگویید که شرایط، قوانین و حمایت‌ها فرصت رشد را بیشتر به کدام مدارس می‌دهد.

مسئله دیگری که وجود دارد اینکه مدارس غیرانتفاعی محیط کاملاً ایزوله و بستری مناسب هستند تا سرمایه‌داران غیرمذهبی نسل بعدی خودشان را تربیت می‌کنند، مذهبی‌ها هم. از قضا گروه‌های سیاسی هم در حال بازتولید خودشان در مدارس غیرانتفاعی‌شان هستند. عده‌ای از مدارس غیرانتفاعی دفاع می‌کنند و کیفیت پایین مدارس دولتی را علت وجود این مدارس می‌دانند؛ حال آن که خود یا حزب‌شان در حالی متولی و مدافع مدارس غیرانتفاعی اند که از مسئولان امر آموزش یا تالیف کتب درسی بوده‌اند و یا رفقای سیاسی‌شان سکان هدایت دولت و به تبع آن آموزش و پرورش را در دست داشتند. عجیب اینکه این عده به جای پاسخگویی عملکرد ضعیف خود چنان طلبکارانه از آموزش و پرورش انتقاد می‌کنند که گویی فرامینی متولی امر آموزش بوده‌اند.

برخی هم معتقدند مدارس دولتی از نظر تربیت مذهبی قوی نیستند و نمی‌توانند فرزندان ما را مذهبی بار بیاورند. باز همان مسئله که مگر متولیان مذهب همان فرامینی‌ها بودند؟ و مگر نه اینکه الان در حکومت اسلامی باید سعی بر تربیت دینی افراد باشد؟

**مسئله دیگری که وجود دارد اینکه مدارس غیرانتفاعی محیط کاملاً ایزوله و بستری مناسب هستند تا سرمایه‌داران غیرمذهبی نسل بعدی خودشان را تربیت می‌کنند، مذهبی‌ها هم. از قضا گروه‌های سیاسی هم در حال بازتولید خودشان در مدارس غیرانتفاعی‌شان هستند.**

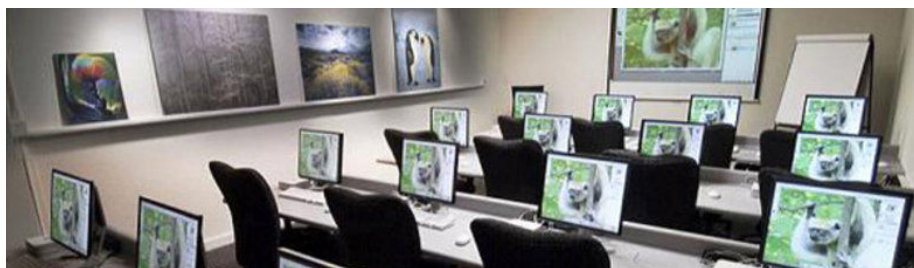


در موضوع این مدارس گویا چندان اختلافی هم بین احزاب سیاسی وجود ندارد. این طرفی‌ها همانطور از مدارس غیرانتفاعی حمایت می‌کنند که آن طرفی‌ها. البته این موضوع به اینکه گروه‌های سیاسی مدارس زنجیره‌ای غیرانتفاعی دارند، ارتباطی ندارد!

تفاوت‌شان هم می‌شود این که یکی سفر خارج از کشور می‌برد و ریش ندارند. در دیگری سفر زیارتی و هیئت هفتگی دارند و ریش می‌گذارند.

به طور اتفاقی هم شاهد این هستیم که کثیری از این دردانه‌های باباجاهی در سن بیست و چندسالگی و به دلیل شایستگی‌های فراوان مدیر مسئول فلان روزنامه و هیئت مدیره فلان اداره می‌شوند. البته این فرزندان پاک و شایسته مدیریت، از حال مردم مستضعف بی‌خبر نیستند؛ اقلاً سالی یکبار جهادی می‌روند و حتی اردو جنوب تا سرمای زمستان را حس کنند و بتوانند بنا به گفته شهید مظلوم بهشتی، نمایندگان خوبی برای مردم باشند و به مدیرانی تبدیل شوند که برای عدالت و پیشرفت کشور تلاش کنند.

در بهترین حالت می‌توان گفت کسانی که این مدل را طراحی کرده‌اند، از سر دلسوزی برای انقلاب اما ناآگاهانه این کار را انجام دادند. عدو شود سبب خیر...



## کاملاً انتفاعی

نوشته‌ی حسین مشکانی

ورودی ۹۷ مهندسی مکانیک



در این نوشتار سعی بر این بوده است که به بررسی مدارس غیرانتفاعی و تاثیر آن بر عدالت آموزشی بپردازیم:

ابتدا به بیان تاریخچه برخی اتفاقات در زمینه عدالت آموزشی می‌پردازیم. سر رشته این اتفاقات را که بگیریم می‌رسیم به تصویب اصل ۳۰ قانون اساسی: «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان برای همه ملت را تا پایان دوره متوسطه و تحصیلات عالی تا خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد».

این اصل با این نگاه که توزیع این امکان نباید به امکانات فردی مثل قدرت و ثروت وابسته شود، تصویب شد. همچنین انقلابیون برای رفع نابرابری‌های گذشته، ساز و کار جبرانی مثل نهضت سواد آموزی، جهاد سازندگی و بنیاد مسکن و... ایجاد کردند که الحق به موفقیت‌های بی‌نظیری دست یافتند. در پی این نگاه و طبق مصوبه شورای انقلاب در سال ۵۸ مدارس خصوصی ملغی اعلام شدند.

بعد می‌رسیم به دهه ۶۰؛ آن‌جا که دولت از طرفی درگیر هزینه‌ها و خسارات جنگ و تحریم و فشار اقتصادی است و از طرفی کودکان دهه شصتی که در انفجار جمعیت حاصل از امید و نشاط بعد از انقلاب متولد شده‌اند، حالا به سن مدرسه رسیده‌اند. این اتفاقات دست به دست هم دادند تا مجلس در تاریخ ۵ خرداد ۶۷ برای تقویت مدارس دولتی و کمک به دولت برای پوشش بهتر آموزش برای دانش‌آموزان مدارس دولتی اجازه تاسیس و فعالیت مدارس غیر انتفاعی داده شد.

سالها گذشت، دیگر نه از جنگ خبری بود نه از انفجار جمعیت اما گویا مدارس غیرانتفاعی زیر زبان مسئولین امر مزه کرده‌بود و «راهکار شرایط اضطرار» به «رویه شرایط عادی» تبدیل شد. از طرفی دیگر عزم راسخی در راستای تحول فرم آموزش و مدیریت صحیح بودجه در جهت افزایش کیفیت آموزش و پرورش و بهبود بهره‌وری دانش‌آموزان مدارس دولتی دیده نشد. البته کم بودن بودجه بخش آموزشی (درمقابل هزینه‌های کارکنان) هم مزید بر علت شد. کمبود بودجه شاید در کیفیت آموزش هم از جهت انگیزه فرهنگیان و هم از جهت امکانات آموزشی موثر باشد اما مسئله مهم‌تر از مسئله مالی، مسئله مدیریتی است.

البته نویسنده این جملات هرگز منکر تلاش‌های خالصانه فرهنگیان نیست ولی اختلاف کیفیت مدارس دولتی و غیرانتفاعی در حد بالایی دیده می‌شود.

شاهد مثالمان هم می‌شود اینکه در سال ۹۸ مدارس دولتی سهم بسیار کمی در میان رتبه‌های برتر کنکور دارند در حالیکه قسمت اعظم دانش‌آموزان را تشکیل می‌دهند. نکته جالب توجه اینکه کنکور، این غول بی‌شاخ و دم هم نابرابری شرایط آموزشی را به وضوح درک کرده و آن را به رسمیت می‌شناسد؛ پس سهمیه‌های مناطق سه‌گانه و محروم و... را در نظر می‌گیرد.

یک نظام آموزشی صحیح موظف است آموزش و پرورش

را طوری تنظیم کند که هرکس استعداد، مهارت و اراده‌ای دارد، ابتدا آن را بشناسد سپس آن استعداد را پرورش داده و پیشرفت خود و جامعه را در «رقابتی عادلانه» رقم بزند نه اینکه به دلیل داشتن امکان رشد نابرابر مدام مجبور به منظور کردن محدودیت‌ها و سهمیه‌ها برای افراد باشد.

حتی در نئولیبرال‌ترین کشورها هم، آموزش و درمان یا هیچ وقت خصوصی نمی‌شوند یا در رتبه‌های آخر قرار می‌گیرند.

در واقع آموزش و درمان (خصوصی) قطعات ابتدایی دومینوی بی‌عدالتی و شکاف طبقاتی اند که با کالایی شدن می‌ریزند و دومینوارها به شکاف طبقاتی دامن می‌زنند و البته این نابرابری‌ها دوباره مولد خودشان را تقویت می‌کنند. در واقع این بار پولدارها نه امکانات رفاهی بیشتر نسبت به مستضعفین، که آینده آنها را می‌خرند.

اگر بخواهم با مثال توضیح دهم دو ماشین مسابقه را در نظر بگیرید که یکی نقص فنی دارد و دومی که سالم است شروع به خریدن قطعات حیاتی ماشین اولی برای بهبود عملکرد خود می‌کند و از قضا تعمیرکار اولی در ماشین دوم نشسته و به سرعت می‌تازد. بعد این دو ماشین را در یک پیست باهم مقایسه می‌کنیم و انتظار داریم قدرت موتورها مقایسه شود! بعد هم بگوییم مادامی که پول ماشین دوم از راه حلال و با پرداخت وجوهات شرعی تهیه شده باشد، مشکلی وجود ندارد.

اتفاقی که مدارس غیرانتفاعی رقم می‌زنند این است که آموزش را با کیفیتی ویژه در مقابل آموزش کم‌کیفیت دولتی عرضه می‌کنند و این‌گونه می‌شود که هر کس به دنبال آموزش با کیفیت جهت ایجاد امکان رشد برای فرزندش باشد باید «آن را بخرد».

**در واقع آموزش و درمان (خصوصی) قطعات ابتدایی دومینوی بی‌عدالتی و شکاف طبقاتی اند که با کالایی شدن می‌ریزند و دومینوارها به شکاف طبقاتی دامن می‌زنند و البته این نابرابری‌ها دوباره مولد خودشان را تقویت می‌کنند. در واقع این بار پولدارها نه امکانات رفاهی بیشتر نسبت به مستضعفین، که آینده آنها را می‌خرند.**



در این بازی کسی هم که «پول» لازم را ندارد از این امکان رشد بی‌بهره می‌ماند. بازنده بزرگ این بازی جامعه است که فقط از بخشی از استعدادهایش بهره می‌برد و بخش اعظمی از آن هرگز آشکار نمی‌شود.

مسئله دیگر این است که حتی اگر فلسفه مدرسه غیرانتفاعی صحیح باشد، ابتدا حکومت باید کیفیت مورد نیاز و مطلوب هر ایرانی در مقوله آموزش را به طور دولتی و همگانی تامین کند بعد اگر کسی تمایل به برنامه‌های اضافه داشت به مدارس غیرانتفاعی برود اما در شرایط حاضر افراد برای داشتن کیفیت لازم به این مدارس پناه می‌برند. عده‌ای برای دست یابی به این امکان رشد، هزینه



مرادم از تربیت، از آهن ماشین ساختن است و از بشر آدم آفریدن.

مرادم از انسان، موجود اجتماعی ابزارساز و یا حیوان ناطق و انتخاب‌کننده و آزاد و خلاق نیست، که این‌ها همه تعریف بشر است. این استعدادها و غرایض فردی و اجتماعی و عالی توضیح آدم نیست.

آدم کسی است که بر تمام استعدادهایش حکومت دارد و رهبری دارد و به آن‌ها جهت می‌دهد.

مرادم از تربیت، تربیت بدنی و قومی و قبیله‌ای نیست. مرادم این است که استعدادهای بشر تا حد انسانی رشد کند.

مرادم از انسان موجودیست که از سطح غرایز بالا آمده و در حد وظیفه و انتخاب زندگی می‌کند.

خوراک او، پوشاک او، دوستی او، نشستن او و برخاستن و حرکت او، از هوس‌ها، از غریزه الهام نمی‌گیرند.

و هیچ‌چیز در وسعت روح او موجی ایجاد نمی‌کند و جز وظیفه و آن هم وظیفه‌ای از خدای او در او حرکتی نمی‌آفریند.

علی صفایی حائری